تاریخ بدخشان

(نسخه خطی)

گردآورنده: سردبیر مجله «فصلنامه آسیا»

(۱۸۷۲)

برگردان: لعل زاد

لندن، جون ۲۰۲۳

THE IMPERIAL

AND

ASIATIC QUARTERLY REVIEW

AND

Oriental and Colonial Record.



NEW SERIES—VOLUME X. **Nos. 19 & 20.**

JULY—OCTOBER, 1895.

"One hand on Scythia, th' other on the More."—SPENSER.

Woking:
THE ORIENTAL UNIVERSITY INSTITUTE.

فهرست

پیشگفتار برگردان

اثری که در دست دارید، برگردان رساله‌ای است که در چهار بخش در سه جلد مجله بررسی فصلی امپراتوری و آسیاسی و اسناد شرقی و استعماری [«فصلنامه آسیا»] توسط ویراستار آن با عناوین زیر به نشر رسیده است:

بدخشان، تاریخچه، توپوگرافی و مردم آن. جلد ۸، شماره‌های ۱۵ و ۱۶، جولای – اکتوبر ۱۸۹۴ (بخش اول، ص ۱۷۳ و بخش دوم، ص ۴۰۷)؛

مکاشفات در مورد بدخشان و تاریخچه آن. جلد ۹، شماره‌های ۱۷ و ۱۸، جنوری – اپریل ۱۸۹۵ (بخش سوم، ص ۱۹۱) و

گاهشماری تخمینی تاریخ بدخشان، چترال وغیره. جلد ۱۰، شماره‌های ۱۹ و ۲۰، جولای – اکتوبر ۱۸۹۵ (بخش چهارم، ص ۴۳۴).

ویراستار هیچگونه معلوماتی در مورد نویسنده رساله یا محل تالیف آن نداده است که کی و چگونه بدست آمده است. اما نام آن را «نسخه خطی بدخشان» گذاشته که در حوالی ۱۸۷۲ به رشته تحریر درآمده است (و شاید این «نسخه خطی» در آرشیف‌های هند یا برتانیه موجود باشد). قرار معلوم، رساله بدون مقدمه و فصل‌بندی و در برخی موارد به گونه یادداشت ارقامی بوده و حتی جمله‌بندی ندارد. بنابرآن، تصور می‌شود که ویراستار آن را بر حسب علاقه و اهمیت آن به گونه‌ای عنوان‌بندی نموده است (در حالیکه عناوین کوچک و بزرگ با هم سازگار نیستند) و با تبصره‌های خود در جاهای در باره ارزش آن چیزهای افزوده است؛ قوس‌های نیز وجود دارد که معلوم نمی‌شود، از ویراستار است یا

از نویسنده اصلی (چون در شمار زیاد قوس‌ها واژه ویراستار وجود ندارد، اما از محتوای آن می‌توان حدس زد)...

مشکل دیگر، برگردان سال‌های هجری به میلادی است که قرار معلوم، ویراستار آن را برگردان نموده و با هم مطابقت ندارند (بنابرآن من سال‌های داخل متن در کنار سال هجری را اصلاح/اضافه کردم؛ اما سال‌های که در اوایل جمله آمده اند را دست نزدم؛ با آنکه معلوم می‌شود از برگردان سال هجری بدست آمده است). مطالب داخل این قوس‌ها {} نیز افزوده‌ای من است.

بنابرآن من آن را نظر به محتوای آن به چهار فصل تقسیم نمودم که فصل اول شامل معلومات تاریخی در مورد بدخشان؛ فصل دوم حاوی معلومات در مورد بکتریانا، بلخ، قندز و بدخشان؛ فصل سوم دربرگیرنده گاهشماری کوتاه در مورد تاریخ بکتریا (از ۱۶۰۳ تا ۱۶۳۸) و فصل چهارم شامل طرح تخمینی یا گاهشماری تاریخ بدخشان (از ۱۶۳۸ تا ۱۸۷۲) است.

ویراستار در مورد ارزشمندی این اثر می‌گوید: «این مواد نشرنشده در ۱۸۷۲ مهم بود و از نظر توپوگرافی، تاریخی و شاید روزی در مورد بدخشان و سایر کشورهای همسایه، حتی از ارزش سیاسی دایمی برخوردار باشد» یا از ارزشمندی این رساله در تطابق با کنوانسیون ۱۸۷۲ گرانویل-گورتچاکوف یاد آوری می‌شود که اساس توافقنامه ۱۸۹۴ در بین انگیس و روس را تشکیل می‌دهد. در پیشگفتار همچنان آمده است: «این مقاله به صلاحیت محمد نبی وزیر ایالت/دولت بدخشان و میرزا جان یک عضو خانواده حاکم آن کشور (حالا بخشی از افغانستان) تهیه شده است»!

ویراستاد در جای دیگری ذکر می‌کند: «این تاریخ نشان می‌دهد که این سند در حوالی ۱۸۷۲ نوشته شده است». در آغاز فصل دوم می‌نویسد: «نسخه خطی بدخشان در شماره

گذشته به ترتیب زیر ادامه می‌یابد». در مقدمه فصل چهارم عنوانی زیر نام «مکاشفات در مورد بدخشان» وجود دارد که معلوم می‌شود نظر ویراستار در مورد ارزش تاریخی این رساله در ۱۸۷۲ است که اگر آن را در اختیار می‌داشتند، در مورد «توافق بعدی با روسیه در مورد مرزهای روس و افغان در مسیر پامیر» ابهامات کمتری وجود می‌داشت؛ یا «شناسایی بدخشان توسط چین» یک عنوان بزرگ است!

شایان ذکر است که با نشر این اثر در کنار «سفرنامه بدخشان» منشی عبدالرحیم، ۱۸۸۱ (که در اوایل همین ماه به نشر سپردم) و «تاریخ بدخشان» میرزا سنگ محمد بدخشی (۱۸۰۸)، بخش‌های زیادی از حلقه‌های مفقود تاریخ بدخشان روشن می‌شود.

بهر صورت، این رساله با ارزش تاریخی را بدون تبصره روی «محتوا»ی آن خدمت دوستان و علاقمندان تاریخ و به ویژه نسل جوان کشور تقدیم می‌کنم. امیدوارم از این طریق، گام کوچکی در راستای روشنگری و خدمت به مردم و نسل جوان کشور برداشته باشم. در ضمن، از جناب ف. فاضل ارجمند که در ویرایش این اثر همکاری همه‌جانبه نمودند، قلبا اظهار سپاسگزاری می نمایم.

لعل زاد

لندن، ۲۳ جون ۲۰۲۳

مواد آسیای مرکزی*

در توضیح کنوانسیون گرانویل – گورتچاکوف ۱۸۷۲

(أساس توافقنامه ۱۸۹۴)

پیشگفتار – بخارا و بدخشان [وقتی که مستقل بودند]

آنچه در زیر آمده است، تاریخچه مختصر خانواده مظفر خان [پدر امیر کنونی بخارا] است. خانواده کنونی حاکم بخارا از أولاده چنگیز خان یا امیر تیمور نیستند. این یک خانواده ترکی از قبیله منغیت، أولاده ترک‌های از چاقسو پسر تومانه خان اند. تومانه خان سه پسر داشت، قبول خان، قاچولی بهادر و چاقسو. تنها أولاده پسر آخری تومانه خان به مقام حاکمیت رسیدند. قبیله منغیت به سه بخش تقسیم شده است: آق، توق و تمور خویه. خانواده حاکم کنونی مربوط بخش «توق» است که به معنای «ثروتمند» یا «قدرتمند» است. نسب این خانواده به شرح زیر است:

چاوش بای،

قیلدی یاربی،

---

* این مواد نشرنشده در سال ۱۸۷۲ مهم بود و از نظر توپوگرافی، تاریخی و شاید روزی در مورد بدخشان و کشورهای همسایه، حتی از ارزش سیاسی دایمی برخوردار باشد.

این طرح تاریخی با سال ۱۸۷۲، تاریخ کنوانسیون گرانویل-گورتچاکوف به پایان می‌رسد که عمدتا توافقنامه ۱۸۹۵ انگلیس-روس در مورد پامیرها، شغنان، روشان وغیره بر آن استوار است (به مقاله و کنوانسیون در «فصلنامه آسیایی» اپریل ۱۸۹۴ مراجعه شود). در آن زمان بود که طرح باید منتشر می‌شد، اما بخش توپوگرافی موجود در فصل ۲ و ۳ دارای ارزش خواهند بود، حتی اگر در آینده پربار، سروی‌های سیاسی و نظارتی از بدخشان و کشورهای همسایه در امان باشند. ویراستار.

خدای قلی،

خدا یار بی اتالیق،

دانیال بی اتالیق،

شاه مراد بیگ الیاس یا معظم غازی،

امیر سید امیر حیدر،

امیر نصرالله خان،

امیر مظفر خان

چاوش بای به عنوان یک رئیس کوچی از مقداری احترام برخوردار بود که در قرارگاه خود در جوار قرشی می‌زیست. او باری مورد مهمان نوازی عبدالله خان اوزبک، شاه بخارا قرار گرفت که با حشم بزرگ خود در جوار قرارگاه چاوش بای قرار داشت و از آن پس از مقام خوبی در دربار بخارا برخوردار شد. متعاقبا یکی از اولاده او، خدا یار بی در جریان حکومت سبحان قلی خان به مقام اتالیق ارتقا یافت. خدا یار بی دو پسر داشت: محمد حکیم بی اتالیق و دانیال بی اتالیق. حکیم بی اتالیق سه پسر داشت – رحیم خان، یوقاشتی بیگ و برات بیگ. دانیال بی یک پسر بنام شاه مراد بی ملقب به معصوم غازی داشت. محمد حکیم بی اتالیق در جریان حکومت ابوالفیض پسر سبحان قلی خان که فقط شاه اسمی بود، از قدرت زیادی برخوردار شد. حکیم بی ریاست قلمرو قرشی را به دو پسرش، یوقاشلی بیگ و برات بیگ داد. رحیم خان شجاع ترین پسر حکیم بی بود.

بخارا در جریان حکومت ابوالفیض مورد حمله نادر {افشار} قرار گرفت. حکیم بی به رئیس بخارا پیشنهاد کرد که تسلیم شود و یک قطعه ۱۲ هزار نفری زیر فرماندهی پسرش، رحیم خان آماده سازد و با فاتح بزرگ پارس در تهاجم بر هند همکاری کند. نادر متعاقبا ریاست حکومت بخارا را برای رحیم خان اعطا کرد (۱۷۴۳). در سال ۱۱۶۶ (۱۷۵۳) احمد شاه درانی قلمروهای بلخ، بدخشان و خراسان را اشغال کرد و سال بعد رحیم خان با توافق نخبگان عمده بخارا، ابوالفیض را به قتل رساند و پسرش عبدالمومین خان را اسما

بر تخت نشاند. عبدالمومین خان در ۱۱۶۳ (۱۷۵۰) درگذشت و رحیم خان تخت را به عبدالله خان یک اولاده چنگیز خان سپرد. اما با آنهم قدرت واقعی در دست رحیم خان باقی ماند. حاکم اسمی برای ۸ سال نگه داشته شد تا اینکه رحیم خان نقاب خود را دور انداخت، عبدالله خان را به قتل رساند و خودش حاکمیت را در دست گرفت. او قلمرو حاکمیت را با فتوحات خود گسترش داد، اما بلخ و بدخشان شامل قلمرو او نبود. کشور اولی در جریان حکومت او توسط حاکمان قتغن قندز و دومی توسط اولاده میر یار بیگ در تابعیت حکومت افغان کابل اداره می‌شدند. پس از مرگ رحیم خان، حاکیمت توسط کاکایش دانیال بی غصب شد که ظاهرا حاکمیت در اول بنام فاضل خان نواسه (پسر دختری) رحیم خان و متعاقبا بنام ابوالغازی خان که از خانواده چنگیز خان بود. او چند سال پس خود را به اندازه کافی قوی برای حاکمیت یافت و خودش بر تخت نشست. او در ۱۱۹۹ (۱۷۸۵) درگذشت و پسرش شاه مراد بی جانشین او شد. این رئیس درخواست فتوا از سلیم سوم سلطان ترکیه کرد و آن را بدست آورد که او را حاکم بخارا می‌دانست و هدایت داد که مردم کشور بنام او خطبه بخوانند. او هم چنان لقب «امیرالمومنین» را از سلطان بدست آورد.

شاه مراد بیگ در ۱۲۱۵ [۱۸۰۰] درگذشت و توسط پسرش امیر سید امیر حیدر جانشین شد. در جریان حکومت شاه مراد بیگ در بخارا، بلخ و بدخشان شامل قلمرو تیمورشاه ابدالی شاه کابل بود. امیر حیدر بلخ را در ۱۷۹۵ اشغال کرد. او در ۱۲۴۲ (۱۸۲۷) درگذشت و پسرش امیر سید حسین جانشین او شد که سال بعد درگذشت و برادرش امیر عمر خان جانشین او شد. عمرخان نیز پس از حکومت چند ماهه درگذشت و برادرش امیر نصرالله خان جانشین او شد. رئیس آخری در ۱۲۵۳ (۱۸۳۷) بر بلخ حمله کرد، اما هیچ تلاشی برای اشغال دایمی آن نکرد. نصرالله خان در ۱۲۷۷ (۱۸۶۱) درگذشت و پسرش مظفرخان [پدر امیر کنونی بخارا] جانشین شد. این رئیس هرگز تلاشی برای اشغال بلخ نکرد، با آنکه بیش از یکبار شورش‌های میرهای میمنه، آقچه، شبرغان و بدخشان به مقابل حاکمان بارکزی افغانستان را تحریک کرد. بلخ از سال ۱۸۵۹ شامل قلمرو حاکمان بارکزی افغانستان قرار گرفت. بدخشان هرگز مستقل از بلخ نبود. در حال حاضر،

قلمروهای از بوساغه تا کرکی و چارجوی و این سوی اکسوس که متصل سرزمین‌های بلخ است، با کنترول همه کشتی‌ها در اکسوس (جمعا ۱۹) در اختیار امیر بخارا است. هیچ تجاوزی از جانب حکومت بارکزی در این قلمرو صورت نگرفته است. رئیس آن حکومت یعنی امیر کنونی افغانستان که هرات و بدخشان شامل قلمرو او است، کاملا تابع حکومت برتانیه است و به این ترتیب از تجاوز و تخلف نامناسب بر سرزمین‌های خارجی ممنوع شده است.

اگر برخی اقدامات نامناسب رخ داده باشد، از جانب امیر بخارا بوده است که تابع حکومت روسیه است. او بود که عبدالرحمن خان را در تجاوز بر بلخ کمک کرد، او بود که ایشان اوراق را برای ایجاد ناآرامی در آقچه و منگلیک تحریک کرد، به کمک او بود که اسحاق خان پسر محمد افضل خان آخرین تلاش خود برای اشغال بلخ را انجام داد و در نهایت او بود که میر جهاندار شاه را تشویق کرد تا مشکلاتی در بدخشان ایجاد کند که او فورا داخل شد و قلعه ینگی قلعه را به کمک مردم کولاب از توابع بخارا سوختاند. در مقابل همه این ها، امیر شیر علی خان از کمک ملک توره، پسر شورشی امیر بخارا به مقابل پدرش خودداری کرد و او را از کشور خود بیرون کرد و چهره خود را از میر سره بی کولاب پنهان کرد که خواستار حمایت حکومت افغان بود. سرانجام پیامدهای مداخلات نامناسبی را که انجام داد، دامنگیر خودش شد. چون این ویژگی واقعی شیر برتانیه، گرگ افغانستان، شغال بخارا و خرس روسیه در تمام جهان مشهور است. این مقاله زیر صلاحیت محمد نبی وزیر ایالت بدخشان و میرزا جان یک عضو خانواده حاکم این کشور [حالا بخشی از افغانستان] تهیه شده است.

فصل اول – بدخشان

بدخشان معمولا به عنوان تابع بلخ ذکر می‌شود. حال پیشنهاد می‌شود که با جزییات بیشتر توضیح شود. بدخشان در شرق توسط چترال (یاسین و مستوچ کاشکار) علیا و سفلا، سریکول و پامیر محدود شده است؛ در غرب آن کوتل لته بند و قلمرو قندز است؛ در جنوب آن هندوکش که در بین پنجشیر و کابل و کشور کافرهای سیاه پوش قرار دارد و در شمال آن رود اکسوس که در آن سوی آن قلمرو کولاب واقع است. در شمال شرق بدخشان نواحی درواز و قراتگین قرار دارد که از توابع بخارا و فرغانه اند.

نواحی سرحدی بدخشان عبارتند از: در شرق، کوتل دوراه، کوتل نکسان، واخان و روشان؛ در شمال شرق، شغنان؛ در شمال، رستاق در امتداد مرزی که روستاهای حیات بیگ، قلعه درقد و سیمتی در رود اکسوس قرار دارند.

زیربخش‌های بدخشان

۱. راغ – مرزها: شرق، یفتل. غرب، اکسوس. شمال، درواز. جنوب، پساکوه.
۲. فرخار – مرزها: شرق، ورسج. غرب، تالقان. شمال، کشم. جنوب، فرنگ در قندز.
۳. پساکوه – مرزها: شرق، شهر بزرگ. غرب، داونگ. شمال، راغ. جنوب، چیاب.
۴. داونگ – مرزها: شرق، پساکوه. غرب، ینگ‌قلعه. شمال، سیمتی. جنوب، رستاق.
۵. ینگ‌قلعه – مرزها: شمال، چیاب. غرب، کولاب. شمال، درقد. جنوب، سیمتی.
۶. رستاق – مرزها: شرق، مشهد. غرب، اکسوس. شمال، قرلیغ رستاق. جنوب، کلفگان.
۷. کشم – مرزها: شرق، اشنگان. غرب، مشهد. جنوب، فرخار. شمال، تیشکان.
۸. تیشکان – مرزها: شرق، کشم. غرب، مورافری. شمال، درایم. جنوب، ناوی.
۹. درایم – مرزها: شرق، کوتل کرگاسی. غرب، لنگر. شمال، ارگو. جنوب، تیشکان.
۱۰. ارگو – مرزها: شرق، پیازکوه. غرب، سره بهار. شمال، فیض آباد. جنوب، درایم.

۱۱. فیض آباد پایتخت بدخشان – مرزها: شرق، زردیو. غرب، سره بهار. شمال، یفتل. جنوب، اوترانچی و پسرتاش.

۱۲. سره بهار – مرزها: شرق، قلعه مناره. غرب، یکه مغول. شمال، یفتل. جنوب، خساده.

۱۳. تارین – مرزها: شرق، وردوج. غرب، خاش. شمال، ناوه تارین. جنوب، قلعه گنبد.

۱۴. اشقان – مرزها: شرق، تیخان. غرب، سینا. شمال، غرمه. جنوب، دشت راغ.

۱۵. کران – مرزها: شرق منجان. غرب، اشنگان. شمال، دهی حضرت سید. جنوب، یمگان.

۱۶. منجان – مرزها: شرق، سنگلیچ، مرز کاشکار. غرب، انجمنج. شمال، کران. جنوب، کافرهای سیاه پوش.

۱۷. اشنگان – مرزها: شرق، پریان. غرب، انجکان. جنوب، پنجشیر. شمال، گاویان.

۱۸. پریان – مرزها: شرق انجمنج. غرب، دیگر. شمال، فرغال. جنوب، هندوکش، کوههای پنجشیر.

۱۹. اورسج – مرزها: شرق، دشت رباط. غرب، تنگ دریم. شمال، میان شهر. جنوب، تگاوی ترشت.

۲۰. شهر بزرگ – مرزها: شرق، سپید سنگاه. غرب، قرلغ پشکی. شمال، راغ. جنوب، قول.

۲۱. کلوگان – مرزها: شرق، نمک‌آب. غرب، قرغسای. شمال، مشهد. جنوب، لته‌بند.

۲۲. خیرآباد – مرزها: شرق، اوزداب. غرب، سفید بندان. شمال، شیوه. جنوب، چیان.

۲۳. ارک – مرزها: مانند پیشتر به استثنای یارک در جنوب.

۲۴. زردیو – مرزها: شرق، کرخاو. غرب، وخشیر. شمال، سرغیلان. جنوب، یلنگاب.

۲۵.سرغیلان – مرزها: شرق، زرگاو. غرب، کوه سفید سنگ. شمال، زردیو. جنوب، غاران (معادن یاقوت).

۲۶. یاساچ – مرزها: شرق، یاغرده. غرب، کوه خوایه میسره. شمال، سرغیلان. جنوب، غاران.

۲۷. غاران – مرزها: شرق، کوه برشال. غرب، قاضی ده. شمال، انداج. جنوب، زیچ.

۲۸. شغنان – مرزها: شرق، شخ دره در مسیر پامیر. غرب، رود هامون (آمو) یا پنج. شمال، برشال و ونج در مسیر قراتگین.

۲۹. روشان – مرزها: شرق، شغنان. غرب، درواز. شمال، دره برتنگ و دشت آی. جنوب، دشت خالک.

۳۰. پایین شهر – مرزها: شرق، یام دوراه. غرب، تنگ بالا. شمال، ارغنجخواه. جنوب، دشت فرخ.

۳۱. وردوج – مرزها: شرق، کوه دراج. غرب، قشقاق. شمال، براوره. جنوب، یردار.

۳۲. زیباک – مرزها: شرق، خلخان، کوتل دراه. غرب، گاوخانه. شمال، اشکاشم. جنوب، دهی گل.

۳۳. اشکاشم – مرزها: شرق، کمانگران در مسیر کاشکار. غرب، زرخان. شمال، غاران. جنوب، زیباک.

۳۴. سد اشتراغ – مرزها: شرق، واخان. غرب، کوه لعل. شمال، رود پنج که پس از آن آمو نامیده می‌شود. جنوب، قلمرو شاخ دره.

۳۵. واخان – مرزها: شرق، بروغیل و قلمرو چترال بالا. غرب، سد اشتراغ. شمال، قلعه پنجه. جنوب، قلعه بیگ زار. در جنوب شرق آن کنجود یا کنجوت یا قلمرو هونزه قرار دارد.

معادن

۱. معادن لاجورد در دره کران وجود دارد.

۲. معادن سرب در دره گاوندره وجود دارد.

۳. معادن مس در یام دره وجود دارد.

۴. معادن آهن در یام دره وجود دارد.

۵. معادن لعل و یاقوت در دره غاران وجود دارد.

۶. معادن سلفر/گوگرد در دره سنگلیچ وجود دارد.

۷. معادن اورپیمنت/زینت در چپ دره وجود دارد.

این معادن مشهور اند، اما این کشور پر از معادن است که هنوز کاوش نشده اند.

رودها

۱. رود پنجه که در واخان سرچشمه دارد.
۲. رود کوکچه که نزدیک معادن لاجورد از کوه کران سرچشمه می‌گیرد و از طریق جیران به پایین شهر جریان می‌کند.
۳. رود یردار که در دره سنگلیچ نزدیک معادن گوگرد سرچشمه می‌گیرد. از طریق زیباک و وردوج به پایین شهر می‌رود.
۴. رود زردیو که در غاران و نزدیک معادن یاقوت سرچشمه دارد و از طریق سرغلان و زردیو به پایین شهر می‌رود.

این هر سه رود در پایین شهر یکجا می‌شوند، از فیض آباد پایتخت بدخشان، قلعه جعفر، قرلیغ و خواجه غار عبور نموده و در سره بهار به اکسوس می‌ریزد. این رود در فیض آباد بنام رود فیض آباد و در قرلیغ بنام کوکچه یاد می‌شود. رود کوکچه در سر-آسیا جریان ورودی از کوتل کرگسی را می‌پذیرد: این همچنان جریان ورودی از طریق دره تیشکان از همان کوتل کرگسی را می‌پذیرد.

رود مشهد در هندوکش سرچشمه می‌گیرد، بسوی شمال می‌رود و در گنبد با کوکچه یکجا می‌شود. ریگ طلا در رود کوکچه شستشو می‌شود.

راهها

از فیض آباد پایتخت بدخشان یک راه بسوی وردوج، زیباک، لاد اشتاراک و واخان می‌رود و از طریق پامیر و سریکول به یارکند می‌رسد. از پامیر راهی از طریق دشت علایی به کاشغر جدا می‌شود. یک راه از واخان بسوی یاسین و مستوج به چترال بالا و هم کنجوت (هونزه) و گیلگیت می‌رود.

از فیض آباد از طریق وردوج، زیباک و سنگلیچ یک راه به چترال پایین، باجور و دیر و دیگری به پشاور می‌رود.

از فیض آباد یک راه از طریق غوری و خنجان از طریق هندوکش به کابل می‌رود.
راه دیگری نیز از فیض آباد به بخارا از طریق ارگو، رستاق، ینگ‌قلعه و سپس از طریق اکسوس و کولاب می‌رود.
از فیض آباد راه دیگری از طریق کلوگان و تالقان در قندز و سپس از طریق کوتل‌ها، جری گنگ و شمباغالی و چول و ینگریغ به خلم و بلخ می‌رود.
از طریق روشان و راغ و درواز و قراتگین یک راه به فرغانه در قلمرو قوقند می‌رود.

زیارت‌ها

۱. زیارت میر یار بیگ ولی جد بزرگ میرهای بدخشان.
۲. زیارت خرقه پیامبر. احمد شاه درانی این خرقه را به قندهار برد، جاییکه نزدیک دروازه توپخانه شهر قرار دارد.
۳. زیارت ناصر خسرو (در همسایگی جرم) که روحانی مشهوری در این کوهستان‌ها است.

قبایل

تاجیک‌ها – به پارسی سخن می‌گویند و باشندگان رستاق، آسیاب کشان، دیواری، داونگ، پساکوه، شهر بزرگ، یفتل و راغ اند.
اوزبک‌ها – به زبان ترکی سخن می‌گویند و باشندگان ارگو و قرلغ باشی اند.
چنگ – اولاده چنگیز خان و باشنده جرم اند.
علی مغول – یک قبیله ترکی که بنام تیموری‌ها نیز یاد می‌شوند و باشنده قلمرو خاش اند که مسکن یک قبیله اوزبک دیگر بنام چنگ کلسه-تای یاد می‌شوند.
قرلیغ میرزای‌ها و کوچی‌ها – باشندگان درایم اند.
اوزبک‌های توغل – باشندگان مجاور مشهد اند.
قبایل کوچی بلوچی و عرب‌ها که به زبان ترکی سخن می‌گویند و هزاره که در جوار فیض آباد و روستاهای کمالوسان سکونت دارند.

تمام مردم سنی اند و کم از ۸۰ هزار خانواده نیستند که می‌توانند ۴۰ هزار مرد جنگی فراهم سازند.

عواید

رئیس یک دهم سهم را از محصولات غله و یک چهلم را از سهم حیوانات می‌گیرد. عواید به قسم نقد وجود ندارد.

اداره قضایی

عدالت مطابق به قوانین اسلامی اجرا می‌شود. قاضی قضایا را در مشوره با روسا/سران فیصله می‌کند. اشخاص متنفذ اگر مرتکب قتل شوند، از مجازات مرگ معاف اند.

سیستم نظامی

سربازان منظم وجود ندارد؛ اما یک مرد جنگی توسط ۲۰ خانواده تجهیز می‌شود. غذا، کالا و سلاح که عبارت از تفنگ، شمشیر، نیزه و اسب می‌شود توسط خود مردم تامین می‌شود؛ اما وقتی وارد میدان می‌شوند، مردان به هزینه رئیس تغذیه می‌شوند.

رئیس سالی یکبار لباس‌های به اقسقال‌ها (موسفیدها) و سایر اشخاص عمده و متنفذ در کشور توزیع می‌کند.

تجارت برده

مردم شغنان در زیبایی خود فوق‌العاده اند. این ها مانند هزاره‌های قلمرو مرزی کنجود دارای مذهب شیعه اند. میر یا رئیس بدخشان بردگانی از میان این قبایل به عنوان هدیه از چترال علیا و جاهای دیگر دریافت می‌کند. این ها با اسب، تفنگ وغیره نیز مبادله می‌شوند. این بردگان توسط میرها در بلخ، بخارا و کابل فروخته می‌شوند. امیر کابل مالیه ۳۳ تنگه در بلخ در هر برده‌ای می‌گیرد که وارد می‌شود و یک تنگه از هر برده‌ای که از آن جا

صادر می‌شود: همچنان مالیه ۳ تنگه از هر فروش به عنوان دلالی گرفته می‌شود. به نظر می‌رسد که این تجارت پس از اشغال مسلمانان بوجود آمده است. هیچ اثری از موجودیت آن پیش از ورود اسلام به این کشورها وجود ندارد. معشوقه مشهور سلطان محمود غزنوی بنام ایاز یک بومی تاتار چین بود و توسط محمود در بدخشان خریده شد.

تولیدات/تجارت

محصولات بدخشان عبارتند از: اسپ، زیره سیاه، پوست‌های روبای سیاه، دله‌خفک یا پوست سمور، پوست‌های سمور آبی، پوست‌های سلاسون سیاه و سفید، ایبک، ابریشم و الچه.

پرندگان آن شامل بلبل و سَبَه اند که به ترکستان و هند صادر می‌شوند: لاجورد نیز به یارکند صادر می‌شود.

تجارت با چین – اجناس زیر از پشاور از طریق چترال و بلخ از هند برتانیه برای فروش در بدخشان وارد می‌شود:
کمخاب، شال‌های کشمیری، لنگی‌های پشاوری و لودیانه، مساله جات، ادویه مرکب، پارچه‌های دراز، چیت‌ها، ململ، رنگ، چای و سلاح.

تجارت سریعی در اجناس روسی زیر وجود دارد که ورود آن از زمان پیشروی روس‌ها در آسیای میانه افزایش یافته است:
چیت‌ها، چینی باب، سماوار، ابریشم بخارا، ظروف مسی و برنجی، پارچه دراز روسی، بوت و کفش.

درآمد/مالیه

یک مالیه ۴ تا ۵ روپیه در هر بار تجار گرفته می‌شود.

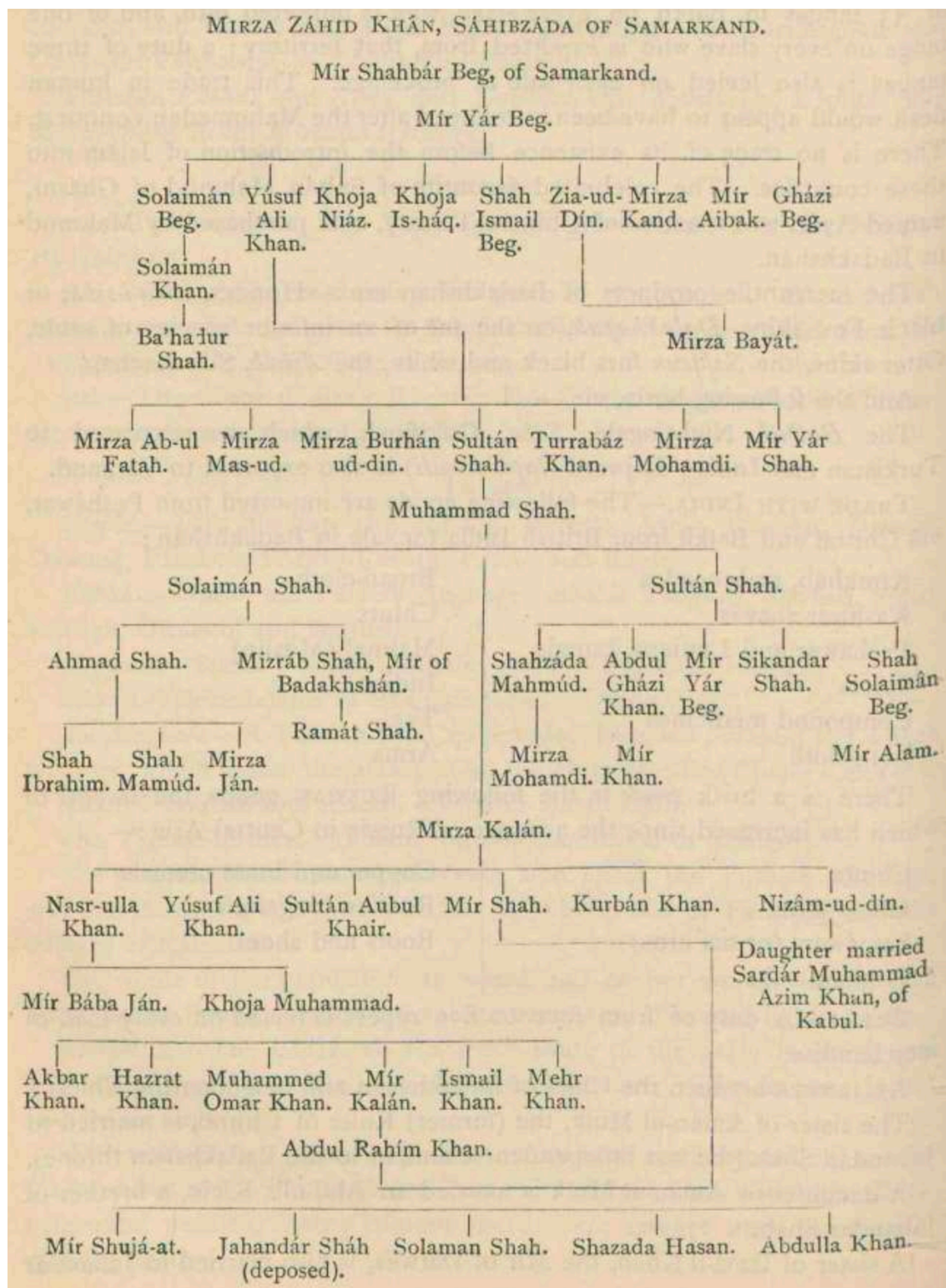
ارتباطات

در بین رئیس بدخشان و روسای همسایه اش – خواهر امان الملک حاکم (قبلی) چترال با جهاندار شاه (اخرین مدعی مستقل تخت بدخشان) ازدواج کرده است. یک دختر امان الملک با عبدالله خان برادر جهاندار شاه ازدواج کرده است.
یک خواهر اسماعیل خان میر درواز نیز با جهاندار شاه ازدواج کرده است. جهاندار شاه در این اواخر از ریاست بدخشان برکنار شده است [این تاریخ نشان می‌دهد که این سند در حوالی ۱۸۷۲ نوشته شده است].

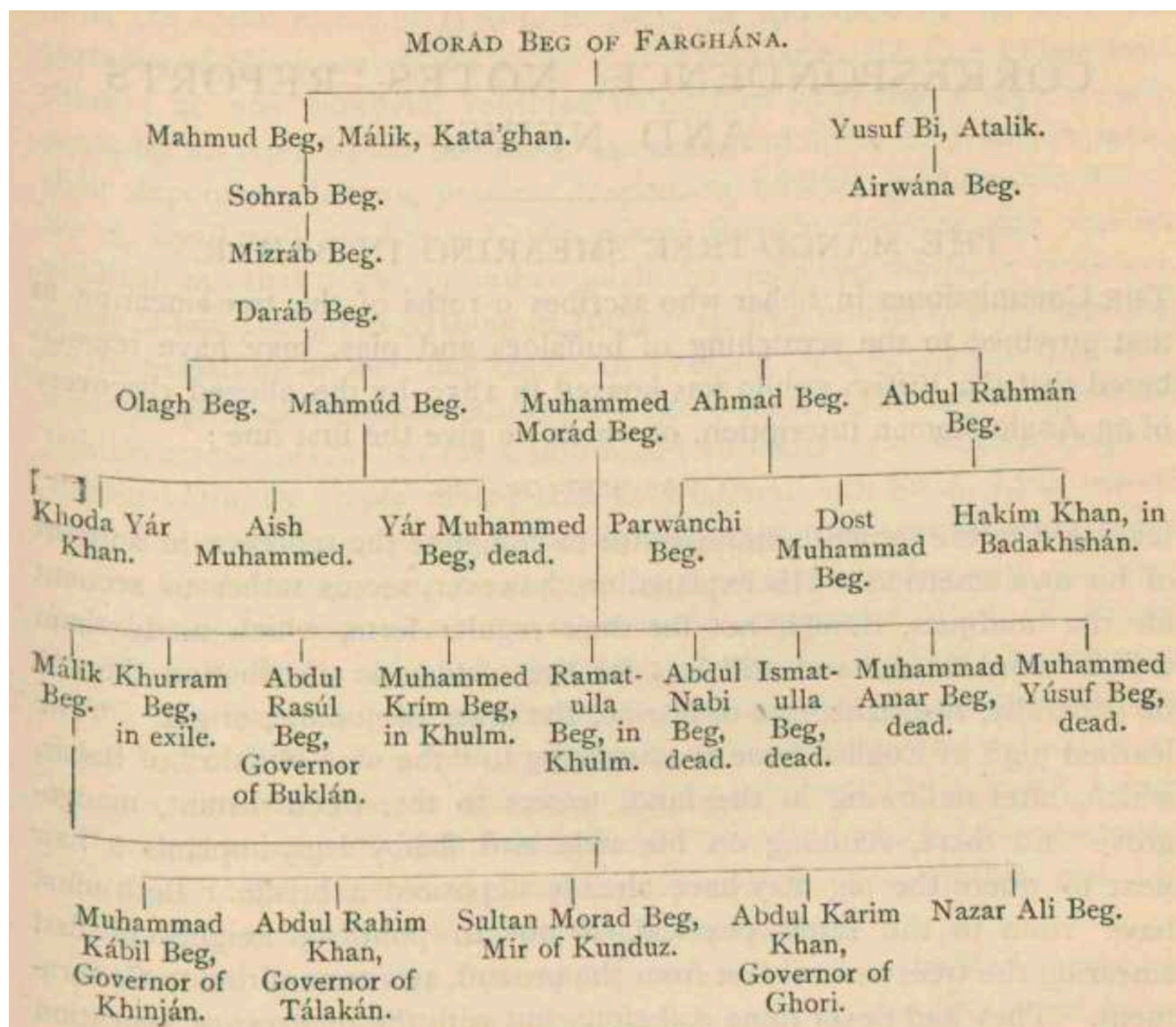
برخی از تاریخ‌های بدخشان و همسایه‌های آن قرار زیر است:
تاریخ توسط میرزا حیدر کاشغر، تاریخ جهان کشا، روضت الصفا، تاریخ مقیم خانی، عبدالله نامه اهدا به عبدالله خان اوزبک، تاریخ شاه جهانی، رحیم نامه اهدا به رحیم خان امیر بخارا، تاریخ فتح چنگیزخان. ظفرنامه یا تاریخ فتح تیمور. خاطرات بابر و همایون. تاریخ جعفری. تاریخ میرزا الوغ بیگ.

شجره زیر از میرهای بدخشان و قندز است:

شجره میرهای بدخشان



شجره میرهای قندز



فصل دوم – بکتریانا، بلخ، قندز و بدخشان

[نسخه خطی بدخشان از شماره گذشته به ترتیب زیر ادامه می‌یابد]:

بلخ

پارسیان می‌گویند، بلخ توسط کیومرث گلشاه پیشدادی بنیاد نهاده شد که به معنای «سخنگوی زنده، شاه زمینی و نخستین گسترانندە عدالت است».

عرب ها می‌گویند که توسط کیان بنیاد نهاده شد و گور هابیل در جلگه گشتاسب قرار دارد؛ روایتی نیز وجود دارد که «بلخ» یکی از نوادگان نوح بود.

«روضت الصفا» گشتاسپ را بنیانگذار بلخ می‌داند.

فردوسی این افتخار را به لهراسپ داده و می‌گوید که بلخ توسط گشتاسپ پیشرفت کرد و پس از ظهور زرتشت یک معبد زیبا در آن جا برپا شد. با آنکه در واقعیت، بلخ توسط لهراسپ ویران شد. بلخ یا «باختر» در پارسی به معنای «شرق» {غرب} است. باختر بدون شک منشای واژه «بکتریا» است. متوکل فرزند عمران قاضی بلخ می‌گوید که وقتی بلخ برای ۲۴ مین بار ایجاد شود، جهان تخریب خواهد شد. [این بنام «ام البلاد» یعنی مادر شهرها، «جنت الارض» یعنی بهشت زمین، «قبت الاسلام» یعنی گنبد اسلام، بهترین خاک یا «خیرالتراب» و «بکتریانا» مطابق کورتیوس از رود بکتریوس اشتقاق شده است. سترابو و پلینی آن را با زریاسپه در رود باختر تشخیص می‌کند. ارین می‌گوید که آنها متفاوت اند].

بلخ موجود ۲۴ مایل از کوهها دور است و رودی ندارد. کوه البرز در جنوب بلخ در میان آن و سر پل و سنگ چارک قرار دارد. ارین می‌گوید که آریانا یا خراسان تابع باختر و بازار بزرگ آسیای شرقی بود. مرزهای «باختر» پارسی این ها بودند: در شمال، آمودریا از سغدیانه؛ در جنوب، هندوکش؛ در غرب، دشت یا صحرای مارگیانه است.

[ویلسون تصور می‌کند که مرزهای بکتریا تا خلم در غرب گسترش داشت. ارین آن را ساتراپی نهم داریوش می‌گوید؛ هندوکش کوه اصلی آن و گرشاسپ جلگه عمده آن است].
حالا شهر بلخ بدون باشنده و ویران است؛ مسلمانان یک زیارت خانه توسط ایشان اوراق دارند که روزهای چارشنبه بازار در آن برگزار می‌شود. امیر افضل خان زباله‌های بلخ را به تخته پل انتقال داد. در آن جا پشته مورکرافت، گشتاسپ، رستم و سایر «کوشک‌های مغان» یا محلات انزوای مغ‌ها و یک تخت-سنگ در شهر کیومرث وجود دارد. روایات می‌گوید که یهودان توسط بخت النصر یا نبوکدنزر در سلطنت لهراسپ از اورشلیم به این جا آورده شدند (؟!).
بلخ از سطح بحر ۸۰۰ فت ارتفاع دارد. گندم و پنبه عالی دارد. در غرب بلخ یعنی در هزاره جات، جهیل بربر یا بند امیر در یکاولنگ قرار دارد؛ از آن یک جریان بسوی بلخ در ۱۸ شاخه می‌رود. جریان دیگری بسوی کهمرد می‌رود و با رود قندز یکجا می‌شود و در اکسوس می‌ریزد. جریان عمده از روستای بلخاب (بکتریوم؟) عبور می‌کند و سپس از طریق اندراب، هلاکو، پنجاب، درهگز (یک کوتل) از شهر بلخ عبور نموده – سپس به ۱۸ شاخه تقسیم می‌شود، یعنی
نهر شاهی،
نهر قدر،
سیاهگرد،
بلخ یا نهر داس که هنوز دیوارهای شهر بلخ را می‌شوید،
دستجر (؟) یا دستگرد،
نهر چمتال.
جریان‌های سازنده گروه، بالاتر از پل امام بکری و پل حیدر بزرگ یا الهی خواجه جدا می‌شوند.
سر یا منشای چار جریان در زیر پل است:
نهر مشتاق،
نهر اسپهان،

نهر عبدالله،

نهر باغشور.

در زیر این سر، سرهای جریان‌های زیر در بالای بند سوخته قرار دارد:

ارغنداب،

فیض آباد،

علی آباد.

در سرپنجه ۵ جریان جدا شده و آب را به آقچه می‌رسانند:

آدینه مسجد،

قراچه،

بوریلیک،

قوت،

شارک پس از شیخ شارک.

جریان‌های زیر در شرق بلخ می‌روند:

شاهی، قادر، سیاه گرد، بلخ و مشتاق.

باقیمانده بشمول نهر خواجه یا قزل رباط به غرب می‌روند.

از این جریان‌ها ۳۶۰ روستا آبیاری می‌شوند:

۱.در نهر شاهی:

مزار شریف، آلتیمور دولت امام، بیش یوغاش، عبدالوقف، بابه شاهو، خانه آباد، چغدک، دِه چقور، دِه ارباب، ده نو عبد جزیم بی و اتالیق.

۲. در نهر قدر:

رباط، بابه کهنه، توغاربوغه، خوش هلاباد، دهدادی، تخته پل، چهل گز، الجیک، تاش تیمور یساقچی، دهی میری، چیچکتو، لنگرخانه، گرملیک، دیکاش عبدالخلیل تاش تیمور، وقف شاهی، قل تیموری فولادی.

۳. در قزل رباط:
نوبهار، قزل رباط، قریه غور.

۴. در سیاه گرد:
توخته، خاصه پز، ماشی، نگارین، زاد مکان، ده قاضی ایوت، ارغون، کمپیرک، صفاهان، امروکان، دهی سوار، گلخار، محمد اباد، شهرک، نکبی و شاهگرد.

۵. در بلخ:
شادولا، دهی قلعه، سمرقندیان، حصارک، دهی امام، فخری رازی، خوجه نه گنبدان، وفا ملیک پلاس پوش، کوشکاه، سرازرد، خوجه شهدا، سنگلیس، کوشکی آغای رومی یا آسیای کونک، کافر شیخ، اوچ بوغه، بازارچه، دهی بی بی، تورغمچی، گنبدک، دهی بهاوالدین، امبوه.

۶. در مشتاق:
دهی قاضی دمبک، دهی لولی یا دهی ولی، سرای سلطان، دهی نو حاجی گاو، مومن آباد.

۷. در اصفهان:
خوجه قمبر، توختمیش، یکه توت، دهی عبدالخیر، برمزید، حیدری، سینوانه اباد، خوجه روشانی، سینوانه باباد، اورتا شاخ، شاخی مغولان، خیرآباد.

۸. در عبدالله:

بچه لنگری، قریه نومان، تیمور سرای، چار کپه کدو کلان، چارباغ گلشن، آسیای ریگک، جوی خرم، ماشک، دهیستان، سرخ گنبد، سنگلاباد، دیراباد، نخجیراباد، هاشم آباد، دهی کلته، دهی جورجان، قره غوچله، چغال، دهی والی، سیدان میدان، زادیان، چار گنبد، وزیرآباد، وقفی خوجه زمان.

۹. در باغشور:
شیخ حسن بصری، قارتوک، شهاب، تل اکه، قرشی یک، سرده، دولت اباد، قلعه دولت آباد، باغشور، دهی رحیم قلی بای، قایلیک.

۱۰. در ارغنداب:
بوکه، دورج، تست تسمور، موسا ترهان یا میستر خاه، حیدراباد، قشلاق، سر سبزی، خیابان، توغ بوغه، خاله بچگان، آبی تابه، اوراس، فخرآباد، سنگ خوجه، توگی (پیر بیگی؟) مغول، قوم قرچی، سبحان قلاباد.

۱۱. در آدینه مسجد:
قره قیسک، گوستمچی، گلبوغه، قوشچی، قوره چی، باورچی، حاجی ملک، الانچی، آدینه مسجد ، چراغچی، ده مندار، سندوقچی، مردی روان.

۱۲. در قراچه:
دهی ایمانعلی، شاه مقیم، قراچه، رفیع الدین، خوجه ده، حاجی علی، میر شکاران، ویرانه، میرآباد.

۱۳. در بوریلیک:
جوی عریان، سالبورون، خواجه روشنای، چریک سرای بوریلیک.

۱۴. در قوت:
سوریان، آق تپه، کران تیمور، دهی یساوری، ینگریغ مینگلیک، کوچ قرچی، یوزلیک، کاتب سرای اتاغه، یلمان، شادی یوزی، چوبه یوزی، دادرک، قشلاق، قپچاق، ایلچی گدای.

۱۵. در شارک:
شیک شارک، خانه آباد، قشلاق خوجه غایب، دهی عاشقان، راحت اباد، دهی اس، دهی دراز، اختشی، توغلاق تپه، دهی ختای، دهی بختوشه.

۱۶. در فیض آباد (پیش از سلطان حسین میرزا بنام «مرد خاص» یاد می‌شد):
فیض آباد، یاندرک، قشلاق مهتر سافی، چارباغ، درویش اباد، عبدالاباد، سار سیز، شخ اباد، المان اباد، نصرت اباد، تریبلاباد، فتح آباد، قرقچی تپه.

۱۷. در علی آباد:
علی اباد، ایلناک، شبوکینت، شیشه خانه، قورجک، نوراباد، توره جیواچی، دهی سگزی یا سجزی.

۱۸. در دستگرد:
حیدر بروغی، قوشچی، درویش خوجه، دهی بابه علیم یکه، لینگه، سیدان، دهی نوکار، کرمانی، دهی نقاش، خواجه اهنگران.

۱۹. در چمتال:
موشک تپه، بابه کاظم، خوشکینت، شیخ فولادی، قمبرالدین مغول، قریه اشرف، قابل، کینتی، قوش چینی، نیمدانگی، چمتال علیا، چیمتال سفلا، دهی رباط، پشت جوی.

در جریان بسوی اقچه:

دهی عباس، دهی ارال، کفش گران، دهی سفری، چارباغ، برنت، دهی قاضی، حاجی خواجه، رحیم سید، غلام سید، شیرک، قول نبات، خانقا، جنگیز یا چنگیز، دهی ماما چوچک، یکه لنگه کادان، بیش اریغ، نواباد، دهی نو، دهی نواباد دو، سکسان کورک، سکسان کپه، مردبان، شرکی دیگر، سلطان اراغ، سید.

این ۱۸ جوی و روستاها نیز مربوط بلخ است: خرم سارباغ، ایبک، تاشقرغان، مزار، تخته پل، آقچه، شبرغان، اندخوی، میمنه، سر پل، سنگ چارک – قندز و بدخشان نیز از توابع بلخ اند.

تقسیمات عمده قندز

خان اباد، حضرت امام، تالقان، تاله، غوری، بغلان، خنجان، اندراب، خوست، نهرین، خواجه جیران، چال، اشکمش و خوجه غار.

تقسیمات عمده بدخشان

فیض آباد، راغ، یفتل، پساکوه، داونگ، چیاب، ینگ قلعه، رستاق، کشم، تشکان، درایم، ارگو، سره بهار، جرم، اشکان، کران، منجان، انجمنج، پریان، اورسج، شهر بزرگ، مشهد، کلوگان، خیراباد، زردیو، سرغلان، غاران، شغنان، روشان، پایین شهر، رودوج، زیباک، اشکاشم، سداشتراغ، واخان.

ابن حوقل ترکستان را به بدخشان، جرم، تالقان، سمنگان وغیره تا ترمز تقسیم می‌کند. در حال حاضر سمنگان شامل کولاب، تالقان در قندز و جرم در بدخشان است. او بدخشان را بخشی از خراسان می داند.

ابوعمر عثمان در صفات ناصری مرزهای تخارستان را این گونه می‌گوید: شرق، کشمیر؛ غرب، ترمز و بلخ؛ شمال، کاشغر؛ جنوب غور (از نگاه سیاسی، نه فزیکی). این کتاب به پسر التمش غوری غور در تخارستان، کشور برف اهدا شده است، یک نامی که حالا منسوخ شده است.

مرزهای سیاسی بدخشان عبارتند از: غرب، دشت چول مقابل چارجوی، سیراب، مرغاب، مرو و سرخس؛ شرق، کشور سیاه پوش، چترال بالا و پایین، سریکول و پامیر (کوهها!؟) در بین یارکند و بدخشان؛ جنوب، هندوکش و کوه بابا؛ شمال، اکسوس جدا کننده بدخشان از سغدیانه، کولاب تا بندر چارجوی تابع بخارا که شهرهای عمده آن عبارتند از:

مزار شریف

که قبلا بنام قریه خوجه خیران و آرامگاه علی بود، توسط چنگیز تخریب شد، دوباره توسط سلطان میرزا حسین در جوار مقبره‌های اکبر و اکرم پسران دوست محمد اعمار شد. در نهر شاهی محصولات ابریشم، بادام، اسپ، انگور تولید می‌شود – مقدار زیاد پوست، ۶ هزار خانواده (هم یهود و عرب) و شهزاده خدا بخش نقاش آنجا است. در آن جا یک «دیگ» بزرگ وجود دارد؛ مجاور آن سید سلیمان و دیوارهای آرامگاه (در ۱۴۶۹ تعویض شد) با آیه‌های از جامی حکاکی شده است.

تاشقرغان

(۳ کاس در شمال غرب خلم باستانی «جنگل آهو» که هنوز فراوان است) {یک کاس معادل تقریبا ۳ کیلومتر است} در این سده توسط میر قلیچ علی بیگ اوزبک کرامه طولا اعمار شد، توسط یک جوی آبیاری شد و در دو-حوض شاه پسند با اتصال دو جریان از آب خورک و غار یار ملک ایجاد شد که پس از آبیاری خرم، سارباغ و ایبک به تاشقرغان می‌رود، ۸ هزار خانواده دارد. منشای آنها اوزبک‌های موی تنیکرامه در ۷ بخش است: سُوم، چوچمن، آق شیک، تیلی، گرمسیلی، کرامه خیزیاغلی و چغیر. بنیادگذار آن یک

سُوم بود. مرکز بزرگ تجارت در بین آسیای شرقی و غربی بود. سه خانه تجاری توسط ملا اسماعیل، ظریف بای و میر ولی اعمار شد و ۳ مدرسه توسط میر ولی، قلیچ علی بیگ و غلام بیگ. ۴ بازار: مس، اهن، بزازی‌ها – ۲ روز بازار و ۶ دروازه دارد: کابل، خلم، ینگ اریغ، نمازگاه، آقچه. انار، انجیر، انگور و نان پخته مشهور دارد. در نزدیک تنگی تاشقرغان معادن مس و آهن، مخروبه های قلعه از زمان اوزبک‌ها وجود دارد. فراتر از کوتل ابدو در بین تاشقرغان و مزار، قلعه توسط افضل خان بنام نوبهار و افضل آباد ساخته شد، آبیاری آن از نهر شاهی نزدیک مزار شریف است.

تخته پل

پایتخت کنونی بلخ از مخروبه‌های بلخ در ۱۸۵۸ توسط افضل ساخته شد. ۴۴ سنگر/استحکامات و ۳ توپ دارد. بخاری‌ها در این جا زندگی دارند. بارک‌های براساس برنامه انگلیس و هم باغ‌های در بیرون دروازه مزار دارد. ۶ هزار خانواده در قدر است.

آقچه

۱۸ فرسخ (۵۴ کاس) از تخته پل است. ۴ هزار خانواده از ترکمن‌های سروخ است. قلعه مستحکم و قرارگاه امیر است. آبیاری از جوی می‌شود.

شبرغان

۹ کاس فاصله دارد، قلعه با خندق دارد؛ ۲ هزار خانواده ترکمن سروخ دارد؛ توسط جریان آبیاری می‌شود.

اندخوی

۹ فرسخ فاصله دارد، زمانی پرجمعیت بود، حال ۳ هزار خانواده اوزبک و ترکمن سروخ دارد. شترهایش مشهور است. آبیاری می‌شود.

میمنه

۱۳ فرسخ فاصله دارد؛ مردم آن اوزبک، تاجیک و ترک کرامه است. توسط جوی‌ها آبیاری می‌شود، زهکشی از جنوب میمنه شده؛ نقطه ستراتژیک در بین هرات و بلخ است.

قندز

تابع بلخ از زمان‌های سابق است که تابع پارس تا زمان اسلام (؟) بود. «کهن دژ = قلعه کهنه» توسط افراسیاب یا رستم یا کلدز برده کوروش ساخته شد. قلعه کهن توسط چنگیز ویران شد. ۳ هزار خانواده اوزبک قتغن دارد.

خوجه غار

قلعه تابع قندز است. ۳۰۰ خانواده ساکن و ۴۰۰ اوزبک کوچی از بخش اریغ دارد. رود کوکچه یا بدخشان در این جا با اکسوس یکجا می‌شود. فاصله آن از قندز ۶ فرسخ در شمال شرق محدود به کوهها است. ۳ فرسخ از قندز در جنوب شرق است.

خان آباد

۱۰۰۰ خانواده ساکن و ۴ هزار کوچی دارد و ۲ جریان از فرخار و چال. از کوه پریان و انجمنج در بدخشان از طریق فرخار تا قلعه بنگی با جریان چال در خان اباد یکجا شده، سپس با قندز و با عبور از قلعه زال با آق سرای یکجا شده و در زیر بندر کُنده در اکسوس می‌ریزد.

چال از ۲ جریان در ماندره و خیلاو سرچشمه گرفته که در دوآب با دو جریان دیگر وصل شده که از فرنگ و خوست پایین می‌شود.

جریان فرنگ از هندوکش سرچشمه گرفته و تقسیم می‌شود، یکی به ورسج و دیگری به خان آباد می‌رود پس از یکجا شدن با چال در دواب. روستاهای تابع خان آباد عبارت اند

از: قرغیز، ایشان تاپ و جنگل باشی؛ در شرق با تالقان؛ در جنوب با دره چال، شوراب و اشکمش؛ در شمال با امبرکوه یا کوههای در بین قندز و حضرت امام محدود است.

خوست

زیربخش قندز به فلاصله ۱۲ فرسخ در جنوب و محدود است به: در شرق به کوه ایشان که از سیاه پوش جدا می‌کند؛ در غرب، مرز وصل کننده خوجه جیران؛ در جنوب، کوتل پنجشیر؛ در شمال، قشلاق و خیلاب. ۴ هزار خانواده تاجیک و هزاره دارد. ۴ قلعه: دوآبی، جنگلیک، حاکمی و دهانه. ۲ کوتل در مقابل دوابی و ۲ مقابل حکیمی. جریان‌ها از ۴ تنگی بازوهای هندوکش سرازیر می‌شوند: ۲ از کوه ایشان که در دوابی یکجا می‌شود و ۲ از پشته فارزو و کوه شیخان و در حاکیمی یکجا می‌شوند. جریان یکجایی از حاکیمی به خیلاو رفته و از آنجا به ماندره و به چال می‌رود که در قلعه بنگی یکجا می‌شود و به فاصله‌ای از خان اباد در اکسوس می‌ریزد.

تالقان

«کوه خون»؛ در شرق، کوتل لته بند و جلگه آق بولاق؛ در غرب، خان آباد و آقچال؛ در جنوب، خوست و نمکاب؛ در شمال کوه امبر و قلمرو حضرت امام. ۹ فرسخ از خان آباد. ترک، تاجیک و هزاره. در قلعه ۵۰۰ خانواده. تمام قلمرو: ۶ هزار خانواده.

حضرت امام

زیربخش قندز؛ در شمالشرق، رود امو؛ در غرب، قلعه زال و جلگه‌ای از کوتل ابدو تا بلخ؛ در جنوب، امبرکوه؛ در شمال، رود آمو که در مقابل آن قلعه سیات و سایر قلمروهای کولاب است. ۴ فرسخ از قندز. توسط امو آبیاری می‌شود. ترک‌ها و تاجیک‌ها. ۵۰۰ خانواده در قلعه. تمام قلمرو: ۴ هزار خانواده.

نهرین

روستاهای آن: باج قلعه، خوجه جیران، دوابی، بزدره، جوی کلان، چینکی. مرزها: شرق، کوه بهارک خوست؛ غرب، بغلان؛ جنوب، کوه گرگان؛ شمال، کوه اشکمش. مردم اوزبک و تاجیک اند. نهرین ۳۰ خانه دارد؛ قلمرو ۲ هزار فرسخ که توسط یک جریان ورودی از کوه بهارک پایین شده، به بغلان و حسن تال جریان نموده و با رود بغلان یکجا شده و با رود قندز به اکسوس می‌ریزد.

بغلان

زیربخش قندز که متشکل از روستاهای زیر است: حسن تال، بلوچ، کوکچنار، سه توت. اوزبک و تاجیک ۳ هزار خانواده که ۱۰۰ در خود بغلان است و ۹ فرسخ در جنوب غرب قندز قرار دارد. مرزها: شرق، کوه شوراب؛ غرب، دشت گبر؛ شمال، کوه رباط؛ جنوب، کوه نهرین، مزار شیخ جلال. قلمرو توسط دو جریان ایجادی در دوشی از رود اندراب و دواب ابیاری می‌شود. این جریان داخل رود قندز می‌شود. جریان در دواب متشکل از جریان‌های کهمرد و سرخ رود است که در دواب میخ زری یکجا شده و در رود قندز می‌ریزد.

غوری

روستاهای آن: قلعه چی، دوشی، بالادری، الچین، دهانه، یمچی، گورگوره. مهد باستانی شاهان غور. ۴ قلعه با سنگر و خندق. ۱۰۰ خانواده. توسط مغول در زمان چنگیز ویران و توسط تیمور دوباره اعمار شد، باز در وقت محمد خان شیبانی در جریان ناآرامی‌های اوزبک‌ها تخریب شد، اما باز توسط کته خان قتغن با مواد رباط عبدالله خان اوزبک در بین ایبک و غوری اعمار شد که او تخریبش کرد. باز در اشغال افغان‌ها ویران شد. اعظم خان آن را در ۱۲۷۶ (۱۸۶۰) اعمار کرد. ۵ هزار خانواده اوزبک، تاجیک، افغان و هزاره دارد. توسط کوهها احاطه شده است: شرق، کوه بیشگزی در بین غوری و نهرین؛ غرب، کوه گورگوره در بین غوری و ایبک؛ جنوب، تاله؛ شمال، دشت گبر.

اشکمش

وادی توسط کوهها احاطه شده است. قلعه حدود ۴۰ خانواده دارد. روستا: سمندان، خوجه بندکشا، چشمه ماهیان، فلول، جبرداک، پهلوان تاش. ۵ هزار خانواده. بخش بورکه و تیماس اوزبک‌های قتغن اند. در جنوب شرق قندز است. مرزها: شرق، خوست؛ غرب، علی اباد و قندز؛ جنوب، نهرین؛ شمال، تنگ قشلاق و چال. زیارت شاه مشرب دیوانه که قصایدش به گونه عام در ترکستان سراییده می‌شود و توسط محمود بی اتالیق قتغن در زمان سبحان قلی خان ناخواسته کشته شد.

چال

زیربخش قندز. روستاهای آن: قشلاق بنگی، ماندره و خان خاه. ۷۰۰ خانواده ترک و تاجیک. معدن نمک در قلمرو جنوب شرق قندز. مرزها: شرق، کوتل لته بند و اق بولاق و کوه ورسج؛ غرب، اشکمش؛ جنوب، خوست؛ شمال، قلعه بنگی و کوه امبر.

خوجه جیران

چون زیارت خوجه جیران این جا دفن است. جمعیت «تازیک» دلالت بر منشای عربی به عنوان پارسیانی که آنها را به گونه تحقیر امیز بنام «تازیک» می شناسند. این تابع نهرین است. در دهانه تنگی قرار دارد. توسط جریان فرودی از کوه بهارک در خوست ابیاری می‌شود و در رود قندز می‌ریزد. مرزها: شرق، کوه ورسج و خوست؛ غرب، نهرین؛ شمال، کوه فلول و جبر دره؛ جنوب، اندراب.

اندراب

۵۰ خانه. روستاها: سنگی پران، نوبهار، بنو، خیابان، تل میر غازی، قاسان، کشن آباد، خوشدره، دره کیلات، دیزک، دِه یک. جمعیت ۴ هزار خانواده تاجیک و هزاره. در کیشن آباد ۴ جریان یکجا می‌شود. در فرود از قاسان ۲ از ده یک، سومی از کوتل آرزو از طریق اندراب، جایی که آنها توسط جریان سرخ رود یکجا می‌شوند که از دوآب شاه پسند

فرود می آید. تمام آنها به غوری می‌روند. اندراب ۱۳ فرسخ در جنوب شرق قندز و با کوهها احاطه شده است. مرزها: شرق، دره خوست بنام کوه شیخان؛ در جانب دیگر سیاه پوش؛ غرب، خنجان؛ جنوب، سالنگ و کوتل‌های آرزو و گل بهار هندوکش؛ شمال، خوجه. اندراب همان داراسپه پتولیمی است، نخستین شهری که توسط الکساندر پس از ورود به کوهها تسخیر شد.

خنجان

۵ راهپیمایی در جنوب قندز. روستاها: بازگاه، والیان و گزران. جمعیت یکهزار خانواده. قلعه آن ۲۰ خانواده دارد. جمعیت: هزاره و تاجیک. توسط جریان فرودی از هندوکش آبیاری می‌شود و با جریان اندراب یکجا شده و به غوری می‌رود. مرزها: جنوب، اندراب؛ غرب، دوشی و ده غوری؛ شمال، کوههای نهرین؛ جنوب، هندوکش مقابل قلعه شیر در قلمرو کابل.

تاله

۲۱ فرسخ در جنوب غرب قندز. مرزها: شمال، قلمرو غوری؛ جنوب، شیخ علی هزاره؛ غرب، دشت سفید؛ شرق، غوربند یا کوتل یا قله هندوکش. قلعه ۱۰ خانه دارد. جمعیت ۳ روستای اسکار، مرو و اشرف حدود ۲ هزار خانواده است؛ هزاره و تاجیک اند. توسط جریان هندوکش آبیاری می‌شود و به غوری می‌رود. اندازه زمین وجود ندارد. هر زمین ۵ تا ۸ جوال دانه که حاکم از آن حدود یک یا ۳۰ سیر را می‌گیرد؛ یک دهم به عنوان عشر، یک گوسفند از ۴۰ یا ۲ از ۱۰۰. از تاجر ۲ روپیه در هر بار. قضایای شنیع توسط قاضی در توافق با حاکم فیصله می‌شود. هر ۲۰ خانواده یک مرد برای خدمت نظامی می‌دهد و او را تغذیه می‌کند. سلاح ها: تفنگ، شمشیر و نیزه/کمان. هزاره، تاجیک، اوزبک و قتغن قندز که سنی‌های متعصب اند و به ترکی و پارسی صحبت می کنند. میوه جات فراوان نیست، به استثنای خربوزه و تربوز. گندم، جو، ماش، برنج، پنبه و پسته دارد. یک شتر بار پسته ده تنگه است؛ هند، آسیای مرکزی و روسیه را تامین می‌کند.

اسپ‌های مرغوب قتغنی به هندوستان می‌فرستد. پوست بره و روباه وغیره به روسیه و گوسفند به بخارا. منطقه آهوی فراوان دارد.

اقلیم قندز و بغلان

اقلیم قندز و تالقان غیر صحی است. برنج فراوان است؛ خاک باتلاقی است. پشه زهراگین است مانند کلکته. حرارت شدید است. ترمامتر در جولای ۶۰ است - «مرگ می خواهی، قندز برو».

مسیرها

از تاشقرغان تا ینگ اریغ ۱ فرسخ؛ سپس از طریق چول و کوتل، شیباغلی و ایرگنک تا اق سرای و قندز. راهپیمایی کاروان ۶۰ کاس روز و شب. بدون باشنده و فقط آب باران در جلگه عبدالله خان وجود دارد. مسیر مورد هجوم اوزبک‌های حصار و کولاب است. از کولاب تا قندز ۸ راهپیمایی؛ از طریق چاریکار، پروان، سالنگ؛ سپس از طریق هندوکش، غوری؛ سپس قندز. مرزهای غوری با دزدان گاوی هزاره آلوده است.

+ + +

[بکتریانا شامل بلخ، قندز و بدخشان است. ارین می‌گوید، بکتریا نهمین ستراپی داریوش بود، هرودوتس آن را دوازدهمین می‌دانست و اینکه ۳۶۰ تالینت به پارس می پرداخت].

۳۲۸ پ م. الکساندر در بازگشت از سغدیانه، زمستان را در آن سپری کرد. او در بهار از طریق اندراب به پنجاب رفت و یک معاون در آن جا گذاشت (ستراپ امینتاس، مطابق جوستین).

سپس سیلیکوس و اولاده‌اش که توسط سکاییان در ۹۰ پ م رانده شدند. یونانی‌ها به جنوب بدخشان فرار کردند؛ حال، همان کافرهای سیاه پوش اند (؟).

در این زمان، رومن‌ها و پارسیان با هم جنگیدند. سلسله اشکانی توسط اردشیر بابکان (ارتاکسیرسیس) واژگون شد و بکتریا تا زمان یزدگرد در اختیار پارسیان باقی ماند که توسط اعراب مسلمان در مرو به قتل رسید.

هندوها بلخ را «بلهیک» می‌نامند. قبایل کماری همان راج کمارها و توخاری‌ها تخور اند. ورنی همان ورناها اند. غوری از غور است. بت‌های بامیان بهیم و ارجان اند [ما این حدس را تایید نمی کنیم – ویراستار].

(روضت الصفا و زین التواریخ دیده شود) کیومرث‌ها از کومر و نوه نوح اند که در دشت قپچاق، در محدوده بلغار ساکن بودند. ترک‌ها باشندگان تخارستان اند.

بکتریا به عنوان کشور باکوس به یاد می‌آورد که جمشید و گشتاسپ نیز عاشق شراب بودند. ورنی‌ها از ورسج در مرز الماه آمدند.

فصل سوم – گاهشماری کوتاه تاریخی بکتریا (از ۶۰۳ – ۱۶۳۸)

۶۰۳ – عمر پارس را اشغال کرد.

۶۱۴ – عمر پارس را تا خراسان اشغال کرد. عبدالله بن عامر حاکم خراسان بلخ، تالقان و بدخشان را تابع ساخت که شاه آن بهرام شاه اولاده الکساندر مسلمان شد و مردم نیز از روی اجبار چنان شدند.

سپس تورخان ترک مرتد شد که توسط قتیبه گروید، دوباره برگشت، فرار کرد و در اشکمش کشته شد. سپس ۴ هزار خانواده عرب در بلخ ساکن شدند، جایی که اسلام ریشه گرفت.

بلخ دوباره پرجمعیت و باشکوه شد (۷۰۷)، به ویژه در وقت خلیفه منصور. دختر او در جوزگون زندگی می‌کرد. قندز توسط جعفر درخشان شد.

خلیفه ابوجعفر منصور بالای معادن بدخشان کار کرد (سکه طلا). ناصر شاه خراج گزار میر بدخشان بود.

۷۴۱ – مکنه در قرشی مهتاب سیمابی ساخت (؟). نخشب نام قرشی است. فضل {برمکی} در وقت هارون {الرشید} دروازه نوبهار بلخ را ساخت. اسماعیل شاه خراج گزار بلخ بود.

۷۶۹ – هارون خراسان را به مامون داد که در مرو ساکن بود. موسی بن عمران حاکم بلخ و بدخشان بود. تپه را بنیاد گذاشت؛ چون شیعه بود، کشته شد؛ توسط طاهر در خراسان جانشین شد که بالای کابل حمله کرد. او فیل را به بلخ انتقال داد.

۸۱۶ – داود حاکم خراسان؛ خراجگزار او ریحان شاه از بدخشان بود. داود نوشاد را در بلخ برافراشت.

۸۷۰ – محمد شاه پسر ریحان شاه توسط یعقوب بن لیث به عنوان گروگان به بلخ آورده شد. سجستانی‌ها توسط سامانی‌ها اخراج شدند (۹۰۰) که خراسان، بلخ و بدخشان را اشغال کردند. بخارا پایتخت بود.
سامانی پنجم توسط محمود غزنی سقوط داده شد.
سپس سلجوق‌ها آمدند. در عهد سلطان سنجر، ختلی‌ها (چینی‌ها) آمدند. آرامگاه مزار شریف توسط سلطان سنجر پی افگنده شد.
خوارزم شاه اردان شاه را مغلوب ساخت و مالکیت بلخ، بخارا و بدخشان را بدست آورد.
محمد خوارزم شاه آخرین شاه آن دودمان بود که مالکیت‌های بالا را در اختیار داشت.
چنگیر او را اشغال کرد، از معادن بدخشان خراج گرفت؛ بلخ را برای ۲۳ مین بار ویران کرد و هر دو یعنی بلخ و بدخشان تا ۱۲۱۱ در اختیار پسرش چغتای خان بود. اخرین شاه آن سلسله امیر حسین (جنرال او تیمور بود) با امیر بیان سلدوز جنگید، بدخشان را اشغال کرد، بهاوالدین را اخراج نمود که توسط تیمور اعاده شد، در ۱۳۴۰ به مقابل حسین شورش کرد، تسلیم شد، دوباره شورش کرد و باز هم تسلیم شد.

۱۳۹۱ – نقی شاه پسر شاه بهاوالدین ۴ تهاجم بالای تیمور کرد. پسرش شاه شیخعلی هنگام مرگ پدر شورش کرد و پس از مقاومت نومیدانه در کوتل کرگز، کوتل جرم، ارهنگ دره، قنغرالینگ اشغال شد.

تیمور نیز شورش کرد، در بلخ تاجگذاری شد. شاه شیخ علی توسط شاه شیخ محمد جانشین شد. در ۱۳۸۳ تیمور قندز، بلخ و بدخشان را به پسرش سپرد که برای او حاکمان بدخشان (لشکر خان و بهاوالدین) خراج پرداخت می‌کرد.

۱۳۹۶ – لشکر خان توسط شاه بهاوالدین کشته شد؛ نقی شاه برادرش خواستار کمک از شاهرخ میرزا در هرات شد. پس از برخی کارزارها بهاوالدین معزول شد و برادرش شاه محمود نصب شد.

در ۱۴۰۲ روسای بومی معزول و میرزا سرجوریغتمش حاکم شد؛ حاکم تعیین کرد؛ بهاوالدین به عنوان گروگان به هرات برده شد و محمود تسلیم گردید.

۱۴۳۸ – سید ابوسعید میرزا علاوالدین را مغلوب و بدخشان را اشغال کرد، اما توسط پسر سلطان خلع شد. شاه سلطان محمد حاکم و پسرش کشته شدند. او شاعر بود و ۶ دختر بر جای گذاشت.

۱۴۵۷ – امیر جلال الدین حاکم محلی در وقت میرزا ابوبکر بود. او کشته شد و بدخشان توسط سلطان محمود میرزا از بلخ و ختلان اشغال شد. سپس سلطان حسین میرزا با او جنگید و در ۱۴۶۲ بلخ، بدخشان و قندز را ضمیمه کرد، در هرات حکومت کرد و مزار شریف را دوباره بنا کرد.

۱۴۸۲ – در ۹۰۲ هجری (۱۴۹۷) خسرو شاه شورشی با شنیدن قصد سلطان حسین میرزا برای اعاده سلطان مسعود میرزا پسر سلطان محمد در قلمرو پدری اش، سلطان مسعود را دعوت کرد و او را نابینا ساخت. سلطان مسعود سپس به سمرقند رفت و کمی بعد توسط محمد خان شیبانی اوزبک در سرخس کشته شد. بایسنغر میرزا که از سمرقند برای حمایت خسرو شاه فرار کرد، نیز توسط اخری کشته شد. سپس خسرو شاه به مقابل بدیع الزمان شورید و بر بلخ هجوم آورد. ابراهیم حسین برادر و معاون بدیع الزمان خود را در قلعه محدود کرد که توسط خسرو شاه محاصره شد؛ خسرو شاه ناکام شد و به قلمرو خود بازگشت.

۱۴۸۹ – در ۹۰۶ هجری (۱۵۰۱) بدیع الزمان به بلخ آمد. ابراهیم حسین به هرات بازگشت. سپس خسرو شاه تابعیت به سلطان حسین میرزای هرات را پذیرفت، خطبه به نامش خواند و سکه در بدخشان، قندز، حصار و ختلان بنام آن شاه ضرب کرد.

۱۴۸۹ – در ۹۰۸ (۱۵۰۳) سلطان سعید چغتای حاکم کاشغر با گذاشتن رشید سلطان در کاشغر بر بدخشان حمله کرد و مالکیت نیم کشور را تا دره برتنگ در مرز پامیر در دست گرفت. او مردم بدخشان را به کاشغر و یارقند انتقال داد و خانوادههای بدخشان که اکنون در ترکستان شرقی ساکن اند، اولاده همان آبادی/ناقلین اولیه ایجادی توسط سلطان سعید اند.

محمد خان اوزبک شیبانی در همین سال با سقوط سلسله تیمور بالای ترکستان شرقی حمله کرد و شاه بیگم دختر یونس خان را به عنوان اسیر به سمرقند برد. سپس به حصار، شادمان، کولاب، بدخشان، قندز و بلخ حمله کرد. در بندر ترمز با بدیع الزمان حاکم بلخ مقابل شد. اما خسرو شاه که بدیع الزمان به همکاری او متکی بود، مخفیانه با محمد خان یکجا شد و عقب نشست. بدیع الزمان مجبور شد به بلخ بازگردد.

۱۴۹۰ – در ۹۰۹ هجری (۱۵۰۴) غلبه محمد خان شیبانی باعث راندن ظهیرالدین بابر از کشور بومی اش فرغانه شد. او به حصار عقب نشینی کرد و اتحاد خسرو شاه را بدست آورد. سپس خسرو شاه بالای بدیع الزمان به بلخ حمله کرد، توسط اوزبکها در ساحل جریان مرغاب کشته شد که سابقا بنام مرو رود یاد میشد. به این ترتیب پایان مردی فرا رسید که در عهد سلطان محمد میرزا برای ۱۵ سال مقام عالی نایب الحکومه حصار، قندز و بدخشان را داشت، اما یک خاین و مستبد بود. بابر سال بعد بدخشان را گرفت. محمد خان شیبانی نیز بر خراسان حمله کرد و سلطان حسین میرزا از هرات راهپیمایی کرد تا تهاجم را دفع کند. او در بابه هاهی بادغیس درگذشت. خراسان و بلخ در دست مهاجم افتاد.

۱۴۹۴ – بابر برادر خود ناصر میرزا را در بدخشان گذاشت، از هندوکش گذشت و بر کابل فرود آمد و از آن جا محمد مقیم بیگ حاکم سلطان حسین میرزا را بیرون راند و کشور را گرفت. در ۹۱۳ (۱۵۰۷) ناصر میرزا برادر بابر توسط عبدالله خان اوزبک از بدخشان اخراج شد و به کابل رفت و در راس زمینداور و قندهار گماشته شد. حکومت قندز و بدخشان توسط عبدالله خان به یکی از افسران اوزبک بنام قمبر بی داده شد. مردم بدخشان حاکم اوزبک را رد کردند. قمبر بی بیرون رانده شد و یک بومی راغ جانشین او شد.

سال بعد شاه بیگم دختر سلطان محمد از خانواده سلطنتی سابق بدخشان از محمد خان شیبانی فرار کرد، به هرات رفت و از آن جا به کابل آمد تا نوه خود (پسر دخترش، میرزا خان که در دربار بابر زندگی می‌کرد) را ببیند. اقتدار بابر هنوز در ولایات هزاره جات مستقر نشده بود. هزاره‌ها به مقابل او شورش کردند و او برای سرکوب آنها پیشروی کرد. شاه بیگم در غیاب او نوه خود را بر تخت کابل نشاند و باعث شد تا خطبه بنام او خوانده شود. این برخورد نادرست او باعث رنجش بابر شد؛ اما بردباری آن شاه باعث نجات آنها شد و هر دو در بازگشت او در دربار ماندند. میرزا خان برای زمانی به قندهار فرستاده شد.

شاه بیگم زن هوشیاری بود. او با زاری به بابر در مورد از دست رفتن بدخشان کشور پدری‌اش درخواست نمود که کمک کند تا نوه اش آن را بدست آورد. شاه بیگم و نوه‌اش هندوکش را عبور کردند. میرزا خان بدون مادر بزرگش به بدخشان پیشروی کرد و این بانو در دست میرزا ابوبکر چغتا افتید که از کاشغر برای تسخیر کشور آمده بود. او آن بانو را به کاشغر برد. در این زمان میرزا خان یکی از اهالی راغ بنام زبیر را که حاکم بدخشان بود، دستگیر نمود و برادر رضاعی‌اش زبیر را با ۱۷ پیروانش به قتل رساند. حاکمیت میرزا خان روز بعد توسط مردم پذیرفته و در همان روز پس گرفته شد. این

موضوع به دلیل شاه رضی الدین چراغ کش بنیادگذار فرقه جدید در بدخشان رخ داد که آموزه های آنها قرار زیر است:

۱. جهان آفریده نشده است، بلکه خود-پیدا است.

۲. پس از مرگ رستاخیز بدن و روز قیامت وجود ندارد.

۳. احکام شرع یا قوانین اسلامی صرف در زمان حیات پیامبر لازم الاجرا بود، اما حالا واجب نیست.

۴. در عصر حاضر فقط خواندن کلمه و درک اهمیت واقعی آن واجب است. قوانین شرع دیگر واجب نیستند.

۵. آمیزش جنسی با دختر خود مجاز است.

۶. ریختن خون یا مال مناسب اعضای فرقه خود مجاز است.

سلیمان میرزا که با همایون یکجا شده بود، مورد بخشش قرار داده شد. او به کولاب بازگشت و با مرحمت رئیس اوزبک زندگی کرد.

۱۵۳۹ – در ۹۵۶ کامران تلاش خود برای بدخشان را تجدید کرد و کمک پیر محمد خان با کامران منتج به حمله بر بلخ توسط همایون شد. اما همایون بدون پیروزی به کابل برگشت.

۱۵۸۱ – در ۹۹۸ (۱۵۹۰) بدخشان توسط عبدالله خان اوزبک اشغال شد و هندوکش توسط اکبر به عنوان مرز در بین کشور او و عبدالله خان شناخته شد. شاهرخ میرزا پسر ابراهیم میرزا کمی بعد از بدخشان فرار کرد و نزد اکبر به هند رفت. امپراتور از میانجیگری خودداری کرد و برای فراری یک جاگیر در مالوه داد. در این میان، محمد زمان پسر شاهرخ میرزا به کمک مردم به ریاست بدخشان منصوب شد. اما پسر عبدالله خان اوزبک او را از کشور بیرون راند. محمد زمان به کابل فرار کرد، جایی که او قاسم

خان حاکم اکبر را کشت. پسرش در همان روز انتقام پدر را گرفت و محمد زمان را به قتل رساند.

۱۵۸۹ – در ۱۰۰۶ (۱۵۹۸) عبدالمومن خان پسر عبدالله خان اوزبک به هنگام مرگ پدرش بر تخت بخارا نشست. هر دو یعنی بلخ و بدخشان ضمیمه قلمرو عبدالمومن خان و جانشینانش جانی بیگ خان و دین محمد خان شد.

۱۵۹۳ – در ۱۰۱۰ (۱۶۰۱) حاکم بخارا خواجه حسن، برادرزاده اکبر (پسر دخترش) را به ریاست بدخشان تعیین کرد، او به مقابل حاکمیت خود شورش کرد و باعث خواندن خطبه و ضرب سکه به نام اکبر شد. او توسط حاکم بخارا مجازات شد و او را در یک جنگ کشت. بلخ و بدخشان به ریاست ولی محمد خان برادر رئیس بخارا داده شد. اما اخری درگذشت و ولی محمد خان بخارا را گرفت و این دو را به برادرزاده‌اش نظر محمد خان داد. به زودی ولی محمد خان توسط برادرزاده دیگرش بنام امام قلی خان کشته شد و او بخارا را گرفت. این پیروزی کوتاه مدت بود. چشم‌های او نابینا شد و برای حج به مکه رفت. تخت خالی توسط نظر محمد خان اشغال شد.

۱۶۳۸ – در ۱۰۵۵ (۱۶۴۵) نظر محمد خان توسط وزرایش معزول و به حکومت بدخشان گماشته شد و پسرش عبدالعزیز خان بر تخت بخارا نشانده شد. رئیس برکنار شده با قهر بر ارتداد پسرش از شاه جهان امپراتور تقاضای کمک کرد تا سلطنتی در ماورالنهر بشمول بدخشان و بلخ تشکیل دهد.

فصل چهارم – طرح تخمینی تاریخ بدخشان (از ۱۶۳۸ – ۱۸۷۲)

[مکاشفات در مورد بدخشان: اگر این مقاله در سال‌های ۱۸۷۲-۷۳ چاپ می‌شد، توافق بعدی با روسیه در مورد مرزهای روس و افغان در مسیر پامیر ممکن بود کمتر مبهم باشد. گزارش مفصلی که از نام مکان‌ها و رودهای انبوه اُکسوس داده شده است و هم مسیر انحنایی که این رود در تقسیم شغنان و روشان، شرق و غرب و درواز شمال و جنوب طی می‌کند، ممکن است بسیاری از حدس‌های مانند مدرسه راولینسون و مخالفان او را نجات می داد. کل دانش توپوگرافی بدخشان و کشورهای اطراف آن که برای اولین بار در این گزارش آمده است، همچنان با ارزش خواهد ماند، اما طرح تخمینی تاریخی که ما در این شماره ادامه می‌دهیم، ممکن است روی بازی سیاسی روشنی اندازد که اکنون در بین انگلیس و روس جریان دارد. اولین تلاشی که احتمالا روس‌ها انجام دهند، بازگرداندن سران موروثی روشان و شغنان تحت الحمایه خودشان به عنوان نقطه مقابل گسترش نفوذ ما در وزیرستان است. این ممکن است با استقرار مجدد سلسله بدخشان دنبال شود، چنانکه ما بیشتر در جنوب پیشروی می کنیم. این جمشید کافر سیاه پوش، برادرزاده جنرال فرامرز و سرگرد در خدمت امیر شیر علی بود که ماجراهای منتشره او در فیض آباد، رستاق وغیره بار اول در ۱۸۷۶، ابهامات در مورد محلات بدخشان و مکان‌های آن را از بین برد. ما در یکی از شماره‌های قبلی پیشنهاد کردیم که برنامه‌های سفر مفصل از هند به بدخشان ارایه شود. در این حال، نمایندگان سیار مجلس که با هیچ زبان شرقی آشنایی ندارند، به کارشناسان در مورد آن کشورها سخنرانی می‌کنند و به بومیان آنها شیوه بازی چوگان را آموزش می‌دهند].

طرح‌ها و تلاش‌های امپراتوران مغول هند علیه بلخ و بدخشان

نوادگان بابر که در هند حکومت کردند، هرگز از طمع تسخیر سرزمین‌های موروثی خود در ماورالنهر، بلخ و بدخشان دست نکشیدند. همایون به بلخ حمله کرد، بی‌نتیجه بود و به

کابل بازگشت. تنها پسرش اکبر از تعرض به این سرزمین‌ها خودداری کرد. آن شاهزاده، امپراتوری خود در هند را تجدید سازمان کرد، برای حفظ صلح در داخل و امنیت در برابر تهاجم خارجی مورد مطالعه قرار داد. او به زمین‌های همسایه چشم ندوخت. او با عبدالله خان اوزبک دوست بود که حاکم بدخشان بود، تجارت در بین هند و تاتار را ترویج کرد و به موجب عهدنامه‌ای با عبدالله خان موافقت کرد که کهمرد و هندوکش را به عنوان مرز کشورش با سران اوزبک به رسمیت بشناسد. جهانگیر حکیم همام را به عنوان نماینده به بخارا فرستاد و به او دستور داد تا کرانه‌های آکسوس را نظارت کند. اما امپراتور پس از بازگشت او به زودی درگذشت.

شاه جهان پسر و جانشین جهانگیر

او آرزو داشت که امپراتوری خود را با قلمروهای اجدادش یعنی بلخ و بدخشان یکجا سازد. او در دوازدهمین سال سلطنت خود برای تهاجم به کشورهای مورد علاقه به کابل رفت. اما حکام بلخ و بخارا نمایندگانی به کابل فرستادند و اصرار کردند که معاهده اکبر و عبدالله خان رعایت شده و اکنون نقض آن مردود است. این امر موفقیت آمیز بود و شاه جهان بدون حمله به بلخ به هند بازگشت. سرانجام او تصمیم گرفت که قلمروهای تیمور و بابر را بازپس گیرد.

شاه جهان در هجدهمین سال سلطنت خود ۲۰ هزار سوار را به فرماندهی قلیچ خان، بهادرخان، نجابت خان و راجا هری سینگ به کابل فرستاد تا به آن جا حمله کنند. سال بعد شاه جهان به لاهور رسید و فرماندهی ارشد را به شاهزاده مراد بخش داد. نواب علی مردان خان، میرزا خان، شیخ فرید فتحپور، ملتفت خان، راجا تهال داس، راجا مدهو سینگ، خلیل الله خان، قلیچ خان و اصالت خان همه فرماندهان مشهور با شاهزاده همراه بودند. ۲ هزار اسب اضافی ارتش را همراهی می‌کردند و ۵۰ لک روپیه برای هزینه‌ها در نظر گرفته شد. شاه جهان به کابل رفت و لشکرکشی را آغاز کرد. قلعه‌های کهمرد و غوری تسخیر و قندوز اشغال شد. سپس مراد بخش تا بلخ پیشروی کرد، بهرام سلطان و

سبحان قلی خان پسران نظر محمد خان منتظر شاهزاده بودند تا ادای احترام کنند. روز بعد شاهزاده وارد شهر شد و نظر محمد خان از طریق میمنه، هرات و مشهد به پارس گریخت و ۱۵ لک روپیه در دست اشغالگران افتید. اقتدار شاه جهان برقرار شد و خطبه به نام او در بلخ خوانده شد. نظر محمد خان توسط اصالت خان و بهادر خان تعقیب شد. این جنرال‌ها از طریق میمنه و ترمز از اکسوس عبور کردند و مناطق قبادیان، ختلان و کولاب را تسخیر کردند. سال بعد مراد بخش به کابل بازگشت و وزیر سعدالله خان را به عنوان حاکم بلخ منصوب کرد. قلیچ خان، میرالحسن، بخشی و نذیر بهادر توسط وزیر به مقابل بدخشان فرستاده شد که به راحتی اشغال شد.

افسران زیر در بخش‌های مختلف بلخ توسط وزیر سعدالله خان منصوب شدند: راجا پهار سینگ، رستم خان، راجا دبی سینگ، کندر من بوندیلا و محمد قاسم در اندخوی با ۲ هزار تفنگدار و ۳ هزار کماندار؛ شاه بیگ خان و اهتمام خان در غوری؛ جبار قلی گکخر در شبرغان؛ خوشحال بیگ کاشغر در قلمروهای نهر سر پل، نهر شاهی و سنگ چارک؛ شادمانی خان در آقچه؛ بهادر خان لوهانی در دره گز؛ افلاتون بیگ در ایبک؛ همت خان در رباط ریز کان؛ نظام خان در مزار شریف؛ میرک بیگ در خنجان؛ اوگور سینگ چاچ در فرنگ؛ محمد زمان در ارلات؛ قاسم بیگ در اندراب؛ میر قراش بیگ و سایر میران بومی در کولاب؛ راجا راجپور در قندز؛ سعدالله خان سپس به کابل بازگشت. خانواده نظر محمد خان به لاهور تبعید شدند.

سال بعد اوزبک‌ها به مقابل حاکم امپراتوری قیام کردند و با نظر محمد خان یکجا شدند که از پارس بازگشته بود. این خبرها به شاه جهان رسید، شهزاده اورنگزیب فرستاده شد تا آن را فرو نشاند. راجا جی سینگ و جعفر خان او را به بلخ همراهی کردند. در این زمان الامانان و عبدالعزیز خان حاکم بخارا با شورشیان پیوستند و در اکسوس صف بستند. اورنگزیب بهادر خان و کنوار رام سینگ را در ریاست بلخ گذاشت و به مقابل شورشیان

راهپیمایی کرد. اوزبک‌ها در تیمور از طریق اکسوس به عقب رانده شدند. بلخ و بدخشان در اختیار شاه جهان باقی ماند.

خلاصه درآمد جمع‌آوری شده توسط شاه جهان از قلمروهای او در افغانستان و ترکستان از این قرار است:

۴۰ دام = ۱ شاه روپیه جناری.

کابل	۱۰ کرور دام
بلخ	۸
بدخشان	۴
قندهار	۷

۱۶۴۰. در ۱۰۵۷ (۱۶۴۷) بلخ و بدخشان توسط شاه جهان به نظر محمد خان برگردانده شد. هندوکش، غوربند و کهمرد مرزهای در بین افغان و ترکستان تعیین شد و نمایندگان امپراتور فراخوانده شد.

۱۶۴۴. در ۱۰۶۱ (۱۶۵۱) نظر محمد خان از برخورد پسرش بیزار شد، کناره‌گیری کرد و به مکه رفت. سبحان قلی خان جانشین شد. بخارا در این وقت مورد تهاجم پی در پی خیوه قرار داشت و رئیس ارتش بخارا توسط محمود بی اتالیق قتغن، اولاده بیگ مراد فرغانه نگهداری می‌شد. او به مقابل خان خیوه پیروزمندانه جنگید و توسط عبدالعزیز خان و سبحان قلی خان به حکومت بدخشان و قندز پاداش داده شد.

۱۶۵۱. در ۱۰۶۸ (۱۶۵۸) قبیله تاجیک که باشندگان یفتل در بدخشان بودند، میر یار بیگ صاحب زاده را از سمرقند دعوت کردند و رئیس خود ساختند. در جریان ۲ سال طبیعت بی ثبات او مردم را بیزار ساخت. آنها به مقابل میر یار بیگ شوریدند، یک قلعه مستحکم در لای آبه اعمار نمودند و یکنفر از قبیله خود شان بنام شاه عماد را رئیس تعیین کردند. میر یار بیگ سپس به دربار اورنگزیب به هند عقب نشینی کرد. شاه عماد با ظلم

و استبداد خود مردم را بیزار کرد. مردم برای میر یار بیگ افسوس خوردند و یک اقسقال (موسفید) را از طریق چترال به هند فرستادند تا میر یار بیگ را برگردانند. او پذیرفت و با شاه عماد جنگ کرد. پسر شاه عماد کشته شد و خودش از طریق کوههای لته بند به قندز فرار کرد. سال بعد او یک حکم از سبحان قلی خان حاکم بلخ گرفت و خود را رئیس بدخشان ساخت و اقتدار او برقرار شد. او درآمد های زیر را تحمیل کرد:

دو سیر در هر جوال غله؛
آهن از ارغنجخواه برای نعل اسپ‌هایش؛
یک چهل از هر حیوان؛
کرایه زمین از دکانداران.

او قلعه مستحکمی در جوزگون اعمار کرد و آن را پایتخت خود ساخت. میر یار بیگ پس از آن به جنگ سبحان قلی خان رفت، به خاطر حمایت بیات قره یک جنرال حاکم بلخ که به مقابل آقای خود شورش نمود و پناهگاهی در دربار بدخشان بدست آورده بود. جنرال شورشی با پشتیبانی میر یار بیگ بالای کشم حمله کرد که مربوط قندز بود، سپس و حالا مربوط بدخشان است. غازی بیگ پسر میر یار بیگ اسیر شد. این باعث شد که یار بیگ دروازه مذاکره با محمود بی اتالیق نایب حاکم بلخ را باز کند و به قراردادی منجر شد که هر یک قلمرو یکدیگر را محترم بشمارند. در ملاقاتی پس از معاهده، محمود بی با چاقویی میر یار بیگ را تهدید کرد که در بوت/موزه خود پنهان کرده بود. یار بیگ ترسید و تابعیت خود به حکومت سلیمان قلی را اعلان کرد.غازی بیگ دوباره بر مقامش اعاده شد. بیات قره محکوم به مرگ شد، کله‌اش به بلخ و از آنجا به بخارا فرستاده شد.

۱۶۷۵. در ۱۰۹۲ (۱۶۸۱) عبدالعزیز خان حاکم بخارا به مکه رفت و برادرش سلیمان قلی خان به بخارا پیشروی کرد و حاکمیت تمام ماورالنهر را بدست آورد. او پسرانش صادق محمد خان و منصور خان را حاکم بلخ تعیین کرد.

۱۶۷۹. در ۱۰۹۶ (۱۶۸۵) صادق درگذشت و بلخ در اختیار محمود خان اتالیق یوز قرار گرفت. این آخری نیز سال بعد توسط جازم بی اتالیق کنار گذاشته شد. در این سال سلیمان هدایایی از اورنگزیب دریافت کرد. کوههای هندوکش و کهمرد دوباره مرزهای میان بخارا و طرح‌های تجارتی در نظر گرفته شد.

۱۶۸۲. مرگ جازم بی اتالیق در ۱۰۹۹ (۱۶۸۸) باعث فراخوانی سبحان قلی خان به بلخ شد. او خدمات محمود بی اتالیق قتغن در دفع رئیس خیوه را به خاطر داشت. بنابرآن، او برایش یک جاگیر و لقب امیرالامرا اعطا کرد و ریاست بلخ و بخارا را برایش اعتماد کرد.اغتشاش میر یار بیگ که ماموران محمود بی را بدون درآمد فرستاده بود، محمود را مجبور ساخت که در ۱۱۰۳ (۱۶۹۲) بسوی بدخشان پیشروی کند. او قلعه جوزگون را محاصره کرد و در جریان ۱۰ روز یار بیگ صلح را با خراج ۲ ساله پذیرفت. این دو رئیس بار دیگر به زودی به عنوان دشمن با هم ملاقات کردند. افتخارات محمود بی نماینده اوزبک‌های کرامه در بخارا را هیجانی کرد و به تحریک آنها یار بیگ دسته‌های نزد مراد به قندز فرستاد. ناآرامی‌های در میمنه، اندخوی و شبرغان و بلخ نیز بوجود آمد. دشمنان محمود که از تاخیر لبریز شده بودند، نزدیک بود باعث ویرانی او شوند. محمود بی با درک اینکه بلخ به حضور شاهی نیاز دارد، بدون توجه نمایندگانی فرستاد و عقب نشینی کرد.

شهزاده مقیم خان پسر سبحان قلی خان در بلخ مقرر شد و شهزاده از بخارا شروع کرد. اوزبک‌های کرامه از مسیر کالیپ بسوی او پیشروی کردند و محمود بی از طریق دولاباد همین کار را کرد. اکسوس برای برخورد تعیین شده بود و کارامه‌ها باید محمود بی را دستگیر می‌کردند. آنها نومید شدند. محمود بی علایمی دریافت کرد و مستقیم به بلخ رفت که به خواجه عبدالولی پارسا نوه (پسر دخترش) نظر محمد حاکم سابق داده شده بود. این باعث شد که دشمنان او وسایلی برای صدمه زدن به حاکمیت او پیدا کنند و شهزاده مقیم به بخارا بازگشت. در این زمان، غارت‌های میر یار بیگ در قندز باعث توجه محمود بی

گردید. او با تعیین یار محمود مینگ و نظر بی ترکمان به عنوان وزرای امیر جدید بلخ به دنبال تنبیه میر یار بیگ پیشروی کرد. او با التماس‌های فرزند خودش به بلخ فراخوانده شد تا او را از سبحان قلی خان نجات دهد که بلخ را محاصره کرده بود. محمود بی با ۷۰ پیرو با عجله برای نجات او شتافت و خود را شبانه داخل قلعه نمود.

حضور او باعث تشویق پادگان شد و در ۳ هفته سبحان قلی خان محاصره را برداشت و به بخارا بازگشت. محمود بی به سرحدات بدخشان بازگشت و مرز را از میر یار بیگ گرفت و به بلخ بازگشت. او در این جا نظر بی ترکمان را به مرگ محکوم کرد که باعث تحریک تهاجم ترکمان‌ها در ناحیه بلخ شده بود و منصور خان پسر سبحان قلی خان را اعدام کرد. او خواجه عبدالولی را نیز خلع و به هند تبعید کرد.

۱۶۹۲. در ۱۱۰۹ (۱۶۹۸) محمود بی نماینده‌ای به بخارا فرستاد، از قدرت‌خواهی صرفنظر کرد و اشاره نمود که تمام حرکات او برای بزرگنمایی بخارا بود. او دوباره به موقعیت یک شهزاده در بلخ اشاره کرد و خود را به عنوان اتالیق یا میر پیشنهاد نمود. سبحان قلی خان پسرش مقیم خان را به عنوان حاکم بلخ و محمود بی را به عنوان اتالیق مقرر کرد.

۱۶۹۵. در ۱۱۱۴ (۱۷۰۲) سبحان درگذشت. او توسط پسرش عبیدالله خان در بخارا جانشین شد. مقیم خان حاکم بلخ باقی ماند.

۱۶۹۵. در ۱۱۱۲ (۱۷۰۰) صاحب زاده های (شخصیت های مذهبی) سمرقند آثار مقدس پیامبر را از پایتخت بیرون کردند – خرقه او که از کارزار ترکیه توسط امیر تیمور به سمرقند آورده شده بود. در حالیکه انتقال آن به هند بر عهده میر یار بیگ گذاشته شده بود، آن را در فیض آباد نگه داشت. در این جا زیارتی برای نگهداری آن اعمار شد. خواجه‌های بدخشان به عنوان خدمه‌های زیارتگاه گماشته شدند.

۱۶۹۹. میر یار بیگ در ۱۱۱۸ (۱۷۰۶) درگذشت. بدخشان در میان ۸ پسر او تقسیم شد:

۱. یوسف علی خان سده و پساکوه را گرفت،

۲. خواجه نیاز {شهر}بزرگ را اشغال کرد،

۳. خواجه اسحاق زردیو، سرغلان و دشت شیوه،

۴. شاه اسماعیل از کشم تا فرخار و ورسج تا تنگرون،

۵. ضیاالدین – ارغنجخواه،

۶. میرزاقند – کران و منجان،

۷. سلیمان بیگ – جرم،

۸. میر ایبک – باغ جرم.

مقام عمده برای سلیمان بیگ داده شد. مرگ میر یار بیگ باعث وسوسه محمود بی قتغن برای حمله به قلمروی بدخشان شد. او با قوای زیاد حمله کرد. تمام برادران زیر فرماندهی سلیمان شاه یکجا شدند. در جنگ سرنوشت ساز برادران در کرکی پیروز میدان برآمدند، محمود بی شکست خورد و به بلخ بازگشت. او در ۱۱۲۴ (۱۷۱۲) درگذشت و توسط یوسف بی به عنوان اتالیق جانشین او شد. این پیروزی باعث اختلافات در بین برادران شد. سال بعد، ۱۱۲۵ (۱۷۱۳) خواجه نیاز، یک تاجیک ثروتمند بنام بابه قمرالدین را استخدام کرد تا برادرش سلیمان بیگ را به قتل برساند. اما خواجه نیاز تسلیم یوسف علی خان شد. یوسف علی خان به مقابل خواجه نیاز پیشروی کرد تا انتقام سلیمان بیگ را بگیرد و خواجه نیاز و بابه قمرالدین را به قتل رساند. یوسف علی خان اقتدار را کمایی کرد. او به قندز حمله کرد و تالقان، اشمکش، غوری، حضرت امام و ۱۷ کوتل منجان را تسخیر نمود. در مقابل قندز ناکام شد. او در بازگشت از طریق ضیاالدین برادرش توسط یک مرد طایفه تیمور بیگ که در یارکند زندگی می‌کرد، زهر داده شد. ضیاالدین اقتدار را در دست گرفت؛ اما میر بادشاه پسر یوسف علی خان در قلعه لغارچی بالای او حمله کرد تا انتقام مرگ پدرش را بگیرد. شکست این حمله باعث شد که میر بادشاه فرار کند. او به قندز

عقب نشینی کرد و توسط ایردانه بیگ و سهراب بیگ پسران یوسف بی و محمود بی پذیرایی شد که اتالیق‌های همزمان در قندز بودند. برای او در قندز نیروی قوی داده شد که او به فیض آباد حمله کرد و آن را تسخیر نمود. اما او به پساکوه بازگشت. در کمک به میر بادشاه با نیروی قوی، اتالیق‌های قندز به فکر اشغال بدخشان بودند که آن را اشغال کردند، میرزا بیات پسر ضیاالدین را اسیر گرفتند و او را به حضرت امام در قندز تبعید کردند. ضیاالدین از طریق قاضی امید قل رئیس طایفه آق بوری ۱۰ هزار مرد جمع آوری کرد و به مقابل قتغن‌های قندز پیشروی کرد تا پسرش را آزاد سازد. جنگی در نگرفت زیرا میر بادشاه رها شده بود. شهزاده به خانه قاضی برده شده بود و از ضیاالدین دعوت شد تا او را ببیند.

قاضی قبلا توسط میر بادشاه پسر یوسف علی خان اغوا شده بود تا انتقام پدرش ضیاالدین را بگیرد. او در اولین ملاقات با چاقو زده شد. میرزا بیات ترسید و از قاضی به ارگو فرار کرد. میر بادشاه فیض آباد را گرفت. او توسط میرزا بیات و سلیمان خان پسر شاه سلیمان بیگ جرم مورد حمله قرار گرفت و وقتی توانایی مقابله با آنها را ندید، به پساکوه فرار کرد. فیض آباد توسط سلیمان خان اشغال شد و میرزا بیات که نومید شده بود، به دشمن پیروزمند خود حمله کرد. او موفق نشد و به جرم عقب نشینی کرد. یک حمله توسط میر بادشاه تقریبا در همین زمان صورت گرفت و ناکام ماند. میرزا بیات در ۴ ماه تلاش دیگری کرد، سلیمان را معزول نمود و حاکمیت بدخشان را بدست آورد.

یادداشت – در ۱۱۳۵ (۱۷۲۳) خدای واضع بیگ یک حمله از کولاب بر قندز را رهبری کرد، هر دو اتالیق مشترک یعنی ابراهیم بیگ و سهراب بیگ را برکنار و حکومت را غصب نمود. روسای خلع شده با پسران شان به کنر فرار کردند.

یادداشت – ۱۱۵۰ (۱۷۳۷). نادر ماورالنهر و بلخ را اشغال کرد، اما آنها را به ابوالفیض خان پسر سبحان قلی خان اعاده کرد. خدای نظر بیگ در قندز خلع شد و به جایش خضر بیگ نشست.

۱۷۳۳. سال بعد میرزا بیات قویا مستقر شد، میر بادشاه را از پساکوه بیرون راند و خود را حاکم کشور ساخت. او تجارت با کابل را باز کرد و لاجورد به چین صادر نمود. او ثروت زیادی جمع کرد. میرزا بیات حاکم آزادمنش، اما ظالم بود. در عهد او زنان از بیرون رفتن از خانه‌های شان منع شدند. او در ۱۱۶۰ (۱۷۴۷) توسط یک شوهر حسود بنام توخته بیگ برده/غلام به قتل رسید، اما پس از آن فرمانده که شهزاده را در توطیه با زن خود گمان کرد که او قشنگ بود. فیض آباد هنگام مرگ او توسط میر بادشاه اشغال شد؛ او توسط سلیمان خان معزول شد. رئیس مخلوع به لای آبه عقب نشینی کرد، او سوگند یاد کرد تا وقتی که فیض آباد را نگیرد، ریش خود را نخواهد تراشید. این هنوز یک رسم در بدخشان است. این سوگند توسط میر بادشاه و با پشتیبانی قبیله دیگریز در ۱۱۶۲ (۱۷۴۹) برآورده شد. او توسط سلیمان خان اخراج شد و در ۱۱۶۶ (۱۷۵۳) درگذشت. سلیمان سال بعد درگذشت.

۱۷۴۸. در ۱۱۶۸ (۱۷۵۵) پسران خواجه شاه غربت شغنان با حمله بر سلطان شاه حاکمیت او را به چالش کشیدند و برخی امتیازات بدست آوردند. او سرانجام نومید شد.

۱۷۴۹. در ۱۱۶۹ (۱۷۵۶) یک آبادی/محله خواجه سیدها از یارکند توسط چینی‌ها رانده شدند که ترکستانی شرقی را اشغال کردند و به بدخشان مهاجرت نمودند. خانواده‌های قلماق‌ها و کاشغری‌ها همراه آنها بودند. این خواجه‌ها نظر به تعدادشان بدخشان را مطلوب دانستند. آنها توسط سلطان شاه مورد حمله قرار گرفتند، دفع شد و به کابل فرار کرد، جایی که آنها هنوز وجود دارند. قتل عام سیدها باعث خشم بدخشان شد و آنها شورش کردند. سلطان شاه آنها را سرکوب کرد و رهبران آنها مجازات شدند. امنیت باعث شد که سلطان شاه به هوس‌رانی بپردازد. احمد شاه درانی وزیر خود شاه ولی خان را اعزام کرد تا بدخشان را اشغال کند. سلطان شاه تسلیم شد، اما خرقه پیامبر {از فیض آباد} به قندهار انتقال داده شد. زیارت آن را هنوز می‌توان نزدیک خطوط توپچی مشاهده کرد.

[شناساسی بدخشان توسط چین]

۱۷۵۰. در ۱۱۷۰ (۱۷۵۷) میر سلطان شاه در مقابل خضر بیگ حاکم بلخ اغتشاش کرد. خضر بیگ پس از مشوره با احمد شاه به مقابل سلطان شاه لشکر کشید و وزیر شاه ولی خان ستون مهاجم را کمک کرد. پاسداران رئیس بدخشان در تالقان با نزدیک شدن دشمن فرار کردند و مردان بدخشان از رئیس شان به خاطر طرفداری از قلماق‌ها و کاشغری‌های بیگانه بیزار بودند و او را تحویل دهنده می‌دانستند. سلطان شاه با دریافت اینکه مقاومت بیفایده است، به آیلو بسیت در بین کوههای چیاب و پساکوه فرار کرد. وزیر با نیروهای خود به کابل بازگشت و کشور را در اختیار حاکمان افغان گذاشت. سلطان شاه بازگشت، حاکم را کشت و کشور خود را پس گرفت. او توسط دشمن دیگری بنام توره باز خان مورد حمله قرار گرفت که توسط خضری بیگ کمک شد، تا فیض آباد پیش آمد و آن را محاصره کرد. سلطان شاه اسیر شد. رئیس قندز با استفاده از فرصت توره باز خان را دستگیر کرد، هر دو اسیر را به قندز فرستاد و بدخشان را ضمیمه ساخت.

۱۷۵۱. در ۱۱۷۱ (۱۷۵۸) سلطان شاه آزاد و در کشور خودش اعاده شد. او غارتگران طایفه ساکی را مجازات کرد که چیاب، تخته بند و خلپان در بدخشان را متروکه ساخته بودند. او بخش بزرگی را کشت و ۷۰۰ اسپ بدست آورد. این محل با ۲۰۰ کله مهاجمان در کوتل خواجه جرغاتو شناخته می‌شود و ساکی ها دیگر هیچ مزاحمتی در زمان سلطان شاه ایجاد نکردند. این رئیس یک قلعه در مشهد اعمار کرد و ۶۰۰ خانواده را در آن جا مستقر ساخت. او یک محل استراحت برای مسافران در درایم اعمار کرد.

۱۷۵۶. در ۱۱۷۶ (۱۷۶۳) او مورد شناسایی چینی‌ها به عنوان اقسقال بدخشان در التای ترکستان شرقی قرار گرفت و از خانواده‌های بدخشان در شهر درآمد جمع آوری کرد.

۱۷۵۹. در ۱۱۷۹ (۱۷۶۵) دشمن دیگری پیدا شد: با رهبری قباد خان قتغن بر فیض آباد حمله کرد، سلطان شاه را دستگیر و با توره باز خان به قتل رساند. محمد شاه پسر سلطان شاه فرار و به تنگ نو عقب نشینی کرد که بعدا از آنجا بر فیض آباد حمله کرد، برادر جوانش نصرالله خان را که رئیس محل در زیر اثر حکومت کابل بود، به قتل رساند و سلطنت خود را پس گرفت. قباد خان دشمن سابقه پدرش که مورد حمایت تیمورشاه جانشین احمد شاه درانی بود، به ریاست قندز ارتقا داده شده بود، یک نیرو به مقابل محمد شاه زیر رهبری قبادچه فرستاد؛ آنها زمستان را در سنگ مهر سپری کردند و خود قباد خان با آنها یکجا شد. محمد شاه تسلیم شد و برای ۲ سال در قندز زندانی بود. پس از آن بخت قباد خان برگشت. وقتی تیمورشاه به مقابل سند و کشمیر لشکر کشید، وفاداری خود را دور انداخت، مضراب بی نوه محمد بی رئیس سابق قندز در اتحاد با رئیس کولاب بر قباد خان حمله کرد، او را دستگیر نمود و به محمد شاه سپرد که در انتقام پدرش او را کشت.

میر محمد شاه به بدخشان بازگشت تا تخت اشغالی توسط بهادرشاه پسر رئیس قبلی را پس گیرد که فیض آباد را در جریان اسارت محمد شاه در قندز اشغال کرده بود. بهادر شاه خلع شد و مالک حقیقی اش بر تخت نشست. بخت دوباره بر محمد شاه یاری نکرد. بهادر شاه کمک رئیس شغنان را دریافت کرد و فیض آباد را گرفت. محمد شاه به چیاب فرار کرد. بهادر شاه پس از ۲ سال توسط مامور رئیس شغنان بنام بهادر به قتل رسانده شد و بر تخت نشست. محمد شاه تکرارا تلاش کرد تا او را اخراج کند. اما کمک توسط رئیس شغنان و قورغان تپه رد شد. او پس از قتل بهادر توسط برده‌اش تخت را دوباره بدست آورد. وزرای غاصب بهادر تماما کشته شدند. به زودی محمد شاه در دشمنی با جلال الدین رئیس شغنان قرار گرفت که شورش کرد و در قلعه خود ماندگار شد تا اینکه محمد شاه حمله نمود و شورشی تسلیم شد. او با بخشش پیروزمندانه دوباره به عنوان رئیس فیض آباد گماشته شد. در این سال شاه ابوالفیض پسر شاه شجاع راغ به مقابل محمد شاه شورش کرد و مغلوب شد. قلمرو محمد شاه به گونه زیر تقسیم شد:
اشکاشم به میر خان داده شد،

روشان به شاه ولی و
وردوج به محمود خان برادر میر احمد بیگ قتغن.

محمد شاه نیز قلعه جدیدی بنام سرای بهادر اعمار کرد. خدای نظر بیگ قتغن برادر داراب بی، ۵ برادرزاده خود را از قندز اخراج کرد و علیوردی بیگ رئیس قتغن تپه به بهانه انتقام اشتباهات شان بر خدای نظر بیگ حمله کرد و او را از قندز بیرون راند. حرص او باعث شد تا تمام کشور را خودش اشغال کند. پسران داراب بی به بدخشان و بلخ آواره شدند. علیوردی بیگ برای مدت زیادی از ثمرات خیانت برخوردار نشد.

۱۷۹۵. در ۱۲۱۲ (۱۷۹۷) امیر حیدر امیر بخارا بر بلخ و قندز حمله کرد، آنها را ضمیمه ساخت و علیوردی بیگ را به عنوان اسیر به بخارا فرستاد.

۱۷۹۹. در ۱۲۱۶ (۱۸۰۱) بلخ و قندز توسط قتله خان و پسرانش تور خان و خدا یار خان اشغال شد؛ اما آنها در سال بعدی توسط امیر حیدر اخراج شدند که قندز را دوباره به قره خان پسر علیوردی بیگ داد، پس از اینکه خدایار خان را به قتل رساند.

۱۸۰۸. در ۱۲۲۳ (۱۸۰۸) شاه ابوالفیض رئیس راغ و فراری کشورش که انتظار محمد شاه را داشت، تسلیم و دوباره در کشورش اعاده شد. رئیس درواز دختر خود را در ازدواج به نور محمد شاه داد.

۱۸۱۰. رئیس اخری در ۱۲۲۵ (۱۸۱۰) درگذشت و ۳ پسر برجای گذاشت – سلطان شاه، سلیمان شاه و میرزای کلان – که پیش از مرگ خود حکومت را به ترتیب زیر تقسیم کرده بود:

برای میر کلان از رود کوکچه تا محدوده تالقان، واخان، کشم، فرخار به شمول مشهد، درایم، یمگان، زردیو، سرغلان، وردوج، زیباک، اشکان، سدشتراغ و منطقه کوهستانی قبایل ترکی.
اورسج به محمد بیگ برادر مراد بیگ قتغن داده شد؛ چیاب، رستاق، ینگ قلعه، سیمتی پساکوه، راغ و یفتل پایان برای سلیمان شاه؛ فیض آباد با تمام بدخشان برای سلطان شاه دوم پسر سوم محمد شاه.
در این سال محمد مراد بیگ، احمد بیگ، محمد بیگ، عبدالرحمن بیگ و الوغ بیگ پسران داراب بی که در خلم، بدخشان و کولاب آواره بودند، یکجا شدند، قندز را تسخیر کردند و استقلال خود را اعلام کردند. قلیچ علی بیگ کرامه از خلم نیز قره خان نایب امیر بخارا را اخراج کرد و بلخ را گرفت.

۱۸۱۲. در ۱۲۲۷ (۱۸۱۲) او بر قندز حمله کرد، محمد مراد بیگ قتغن و برادرانش را بیرون راند که به کولاب عقب نشینی کردند.

اما مردم سال بعد او را دعوت کردند. سپس میر قلیچ علی بیگ با پسرانش محمد امین خان که بنام میر ولی نیز یاد می‌شود، میر بابه بیگ و میر صوفی بیگ به مقابل قندز پیشروی کردند. مراد بیگ و برادرانش به ایبک رفتند و ملاقاتی در بین آنها و پسران قلیچ علی برگذار شد که در آن مراد بیگ آنها را به قدرت خود باورمند ساخت و قلیچ علی خان که پیر شده بود، صلح کرد و ریاست قندز را واگذار نمود.

میر سلطان شاه دوم امیر بدخشان دوستانه ماند و کشورش شگوفا شد. او درآمد باقی‌مانده را از ساکنین چینی جمع آوری کرد و پرداخت را پیشکی درخواست نمود.

۱۸۱۴. در ۱۲۲۹ (۱۸۱۴) او به چترال حمله کرد؛ هزاران نفر را اسیر گرفت و در بلخ، بخارا، فرغانه و خیوه به فروش رساند. رئیس قندز دوستانه باقی ماند.

۱۸۱۵. سلطان شاه دوم در ۱۲۳۰ (۱۸۱۵) درگذشت و ۵ پسر بر جای گذاشت – میر یار بیگ، سکندر شاه، شاه سلیمان بیگ، عبدالغازی و شهزاده محمود. میر یار بیگ در فیض آباد جانشین شد. کاکاهایش میر میرزا کلان و سلیمان شاه به عنوان حاکمان رستاق و جرم تعیین شدند.

۱۸۱۷. در ۱۲۳۲ (۱۸۱۷) میرزا کلان، میر یار بیگ را تحریک کرد تا به مقابل سلیمان شاه یکجا شود که به شغنان فرار کرد. میرزا کلان با شنیدن قدرت مراد بیگ قتغن مشتاق آن بود که خود را از آن رئیس محفاظت کند. بنابراین، او میر یار بیگ را تحریک کرد که در درایم و خودش در فیض آباد باشد.

۱۸۱۹. در ۱۲۳۴ (۱۸۱۹) میر قلیچ علی بیگ کرامه در خلم درگذشت و پسرش میر بابه بیگ جانشین شد. محمد امین خان یا میر ولی پسر دیگر قلیچ علی شامل مناقشه شد. میر ولی خواهر خود را در ازدواج به مراد بیگ قتغن داد تا کمک او را بدست آورد. مراد بیگ بلخ را تسخیر کرد، میر ولی را اسما در راس خلم قرار داد و از ایبک تا سیغان را به گونه ظاهری به میر بابه داد. اقتدار مراد بیگ مورد مناقشه قرار گرفت، ایشان خواجه نایب پدر ایشان اوراق ادعا کرد که فیوداتوری/تابع بخارا است و بلخ را اشغال کرد. مراد بیگ آن را اعاده کرد و برادرش احمد بیگ را حاکم آن جا ساخت. او درآمد را از تاجران در بین هند و بخارا جمع آوری کرد، بالای هزاره جات تهاجم نموده و اسیران زیادی گرفت و آنها را به دلیل داشتن مذهب شیعه در بخارا و خیوه به فروش رساند.

۱۸۲۰. در ۱۲۳۵ (۱۸۲۰) امیر حیدر حاکم بخارا نیرویی به بلخ فرستاد و ایشان خواجه نقیب را اعاده کرد و نیرو به بخارا بازگشت. مراد بیگ به دلیل بخارا با ایشان خواجه نقیب مداخله نکرد. اما او به مقابل بدخشان لشکر کشید. او در درایم با میر یار بیگ برخورد نمود که با میرزا کلان در فیض آباد یکجا شده بود. آنها توسط مراد بیگ شکست خوردند. میرزا کلان، میر یار بیگ و سلیمان شاه به شغنان فرار کردند. مراد بیگ ملا

گدا محمد شامول از یفتل را رئیس فیض آباد ساخت و خودش به قندز بازگشت و شماری از اقسقال‌های بدخشان را به عنوان اسیر با خود برد. سال بعد وقتی مراد بیگ هنگام شکار از فیض آباد دیدن کرد، ۲ هزار خانواده را از آن شهر به قندز تبعید کرد. میرزا خان در شغنان درگذشت و میر یار بیگ و سلیمان شاه تسلیم مراد بیگ شدند. او برادرانش احمد بیگ و محمود بیگ را در ریاست رستاق و حضرت امام تعیین کرد و سلطان شاه پسر سلیمان شاه را حاکم جرم ساخت.

۱۸۲۲.در ۱۲۳۷ (۱۸۲۲) قوقن بیگ، بهادر خان، محمد علی بیگ و یادگار بیگ ۴ برادران که در خدمت مراد بیگ قرار داشتند، فرار کردند و به بدخشان برگشتند و قلعه ارگو را تسخیر کردند. این باعث شد که مردم بدخشان که تبعید شده بودند، برگردند. قوقن قلعه فیض آباد را دوباره ساخت و با برادرانش حکومت را گرفتند. مراد بیگ با قهر از پیروزی آنها میر یار بیگ وارث بدخشان را دعوت کرد، برایش سرباز و وعده حکومت داد، اگر او قوقن بیگ را اخراج کند. میر یار بیگ به درایم رفت که توسط قوقن بیگ تخلیه شده بود. عدم تحرک او برای یک سال باعث بدگمانی مراد بیگ شد و خودش به بدخشان رفت. او میر یار بیگ را در درایم دستگیر کرد، به قندز فرستاد و خودش به فیض آباد پیشروی نمود.

پس از بازگشت او، قوقن بیگ برادر خود بهادر خان را حاکم درایم مقرر کرد. او سپس پیشنهاد دوستی از جانب شاه سلیمان بیگ حاکم جرم و وابسته مراد بیگ دریافت کرد. در این زمان منازعه‌ای در بین مراد بیگ و برادرش احمد بیگ حاکم رستاق رخ داد. توجه قوقن بیگ برای مجازات رحمت حاکم زردیو و سرغلان بود که شورش نموده بود. او قلعه زردیو را اشغال کرد. سپس به مقابل شاه سلیمان بیگ لشکر کشید که نماینده‌اش را با هدایایی رخصت کرده بود. سلیمان شاه ۳ ماه در قلعه‌اش نگه داشته شد تا اینکه با خیانتی دستگیر و به قندز فرستاده شد. پس از آن قوقن بیگ اتحادی با احمد بیگ بست. مراد بیگ با دیدن آن به مقابل برادرش لشکر کشید که ۶ ماه را در بر گرفت. مراد بیگ خواستار

توپخانه شد، قلعه را تخریب کرد، احمد بیگ را دستگیر نمود و او را به نهرین فرستاد. سپس مراد بیگ به قندز برگشت. قوقن بیگ جرم را دوباره اعمار کرد و برادرش محمد علی بیگ را در آنجا گذاشت و برادر دیگرش بهادرخان را حاکم درایم مقرر کرد. قلعه آخری یعنی درایم توسط مراد بیگ محاصره شد که پس از ۴۰ روز محاصره و تلفات زیاد دوباره به قندز برگشت و با قوقن بیگ صلح نمود.

توجه قوقن بیگ به واخان برگشت که در مرزهای آن میر عبدالرحیم خان رئیس گیلگیت و چترال بالا از شناخت قوقن بیگ انکار کرد. میر عبدالرحیم خان از قلعه خود برای ۳ ماه دفاع کرد. سپس رئیس واخان پیشنهاد صلح کرد و بهادر خان به داخل قلعه رفت تا شرایط را عقد کند. دسیسه‌ای چیده شده بود و حسن نوجوان پسر گوهر امان بالای او با شمشیر حمله کرد. این اخبار به قوقن بیگ رسید و او عجله کرد تا انتقام برادر خود را از عبدالرحیم خان بگیرد و حسن نوجوان به چترال بالا فرار کرد. قوقن بیگ قلعه را با خاک یکسان کرد و شهر را سوختاند. یادگار بیگ برادر دیگرش سال بعد درگذشت.

۱۸۳۱. در ۱۲۴۸ (۱۸۳۲) شاه کتور، حاکم کاشکار در چترال پایین در دشمنی با سلیمان شاه حاکم یاسین، ورشیگون و مستوج در چترال بالا قرار گرفت و خواستار کمک قوقن بیگ شد که با شاه کتور در داورکوت در مرز واخان یکجا شده بود. آنها قلعه یاسین را محاصره کردند که ۳ ماه دوام کرد. سلیمان شاه به گونه مخفی برای قوقن بیگ پیشنهاد دادن دختر خود، یک کارد طلایی و ۸۰ برده را کرد تا شاه کتور را ترک کند. این پذیرفته شد، شاه کتور تنها ماند و با شاه سلیمان صلح کرد. شاه سلیمان تصمیم گرفت که قوقن بیگ را مجازات کند و از او دعوت کرد که از راه کاشکار به خانه بازگردد و وعده ۳۰۰ برده داد. قوقن بیگ با کتور به کاشکار رفتند و پسران شاه کتور قتل قوقن بیگ را نقشه کشیدند و او را در یک پرتگاه انداختند. برادرش محمد علی بیگ قرلغ به عنوان اسیر به کاشکار فرستاده شد.

این باعت تحریک دشمن او میر مراد بیگ شد تا فیض آباد را اشغال کند. جنرال او شهباز هزاران خانواده را از قندز اخراج کرد و حکومت را به جرم انتقال داد. اولاده مهم حاکمان قبلی بدخشان در قندز و آهن دره در تبعید قرار داشتند.

۱۸۳۴. شهباز در ۱۲۵۱ (۱۸۳۵) استعفا کرد و توسط سلیمان خان جانشین شد.

یادداشت – در این سال امیر نصرالله خان بخارا به بلخ حمله کرد، افسران عمده را با خانوادەهای شان دستگیر نمود، به بخارا انتقال داد و بلخ را ضمیمه ساخت.

او سال بعد توسط محمد علی بیگ برادر قوقن بیگ جانشین شد که آزاد شده بود و از طریق جلال آباد و کابل سفر کرده و خود را نزد مراد بیگ قندز رسانده بود.

۱۸۳۸. در ۱۲۵۵ (۱۸۳۹) محمد رحیم خان رئیس واخان که از انتقام قوقن بیگ از گیلگیت فرار کرده بود، به قندز رسید و توسط مراد بیگ به پسر محمد علی بیگ سپرده شد تا انتقام کاکایش را بگیرد. او این کار را با لت و کوب او تا مرگ انجام داد. مراد بیگ که در این وقت دیوانه شده بود، مردم چیاب و رستاق از میر شاه، یوسف علی خان، نصرالله خان، میر احمد شاه و میر مضراب شاه تبعیدیان دعوت کردند تا این قلمروها را در اختیار خود گیرند. این باعث نومیدی افسران مراد بیگ گردیده و آنها به کولاب عقب نشینی کردند. دو ماه پس مردان ارشد چیاب به کولاب رفتند و روسا را به کشور خودشان آورد. روسا متعاقبا به رستاق حمله و آن را اشغال نمودند. ماموران مراد بیگ، اقسقال‌های عمده رستاق دسیسه چیدند تا میر شاه را دستگیر کنند. این کشف شد و اقسقال‌ها به کولاب تبعید شدند. بدخشان در این وقت توسط شاخه حاکمان دیگر مورد منازعه قرار گرفت؛ این ها عبارت بودند از میر یار بیگ، سکندر شاه، شهزاده محمود، عبدالغازی خان و شاه سلیمان بیگ که در تاشقرغان در زیر حمایت میر ولی در تبعید قرار داشتند. فیض آباد جمعیت کم داشت و زیر رهنمایی روحانی میان فضل عظیم، صاحب زاده سرهند قرار

داشتند. جرم، زردیو، مشهد، درایم و فیض آباد پی در پی توسط این روسا اشغال شدند. فیض آباد در دست میر یار بیگ افتاد که قلعه را دوباره اعمار کرد و در شهر زندگی کرد. به این ترتیب سلسله دودمانی سابق احیا شد.

۱۸۳۹. در ۱۲۵۶ (۱۸۴۰) اشغال افغانستان توسط حکومت برتانیه باعث راندن امیر دوست محمد خان به تبعید شد. او پی در پی از خلم و قندز دیدار کرد و به خوبی پذیرایی شد. آنها نتوانستند برای او کمک به مقابل حکومت برتانیه انجام دهند و دوست محمد به بخارا رفت. آن کشور سپس توسط امیر نصرالله خان اداره می‌شد که معتاد به بچه بازی بود. امیر بعدی کابل، شیرعلی خان که در آن وقت جوان بدون ریش بود مورد طمع و هوس امیر نصرالله خان قرار گرفت. غرور افغانی شیرعلی شعله ور شد و او پدر و برادرانش را از تمنای اهانت آمیز نصرالله خان آگاه ساخت. بنابرآن دوست محمد خان تصمیم گرفت که بخارا را ترک کند؛ اما او خود را اسیر یافت و با مشکلات توانست با پسرانش به بلخ فرار کند. ویژگی‌های نصرالله خان که پیش از بر تخت نشستن بنام بهادر خان توره بود به این ترتیب توسط ویتکوویچ روسی که از بخارا در ۱۸۳۵ دیدن کرده بود، توضیح شده است. او می‌نویسد که نصرالله خان خودخواه، ظالم و شهوانی است. او پسران و دختران را می‌گیرد تا تجاوز کند. گردشگر دیگر روسی جنرال جیمز که از بخارا در ۱۸۴۰ دیدن کرد می‌نویسد: مردم بخارا از حاکمیت امیر ناراض اند. او هیچ وزیری ندارد. شعبه گمرک در اختیار دو بچه قرار دارد. امیر مردان ریش دار را استخدام نمی‌کند، اما بیش از ۱۰۰ جوان بی ریش دارد و مشغول لذاید حیوانی است. تعامل او با سرهنگ ستودارت و کاپیتان کونولی مشمیزکننده است.

۱۸۳۹. در ۱۲۵۶ (۱۸۴۰) محمد مراد بیگ قتغن بار دیگر بالای رستاق بدخشان حمله کرد و یک افسر خود را در فرخار تعیین کرد. دو ماه پس به مشهد حمله کرد. اما نتوانست جای پایی در بدخشان پیدا کند که در اختیار میرهای وارثی قرار داشت.

۱۸۴۲. در ۱۲۵۹ (۱۸۴۳) این میرها با هم یکجا شدند تا اطاعت رئیس شغنان را اجباری سازند که اقتدار آنها را نمی شناخت و او را پس از مجازات شدید به خاطر سرکشی‌اش، دوباره در ریاستش نصب کردند.

۱۸۴۳. در ۱۲۶۰ (۱۸۴۴) امیر دوست محمد خان از توقیف رها شد و دوباره در کشورش توسط حکومت برتانیه ابقا شد.

۱۸۴۴. در ۱۲۶۱ (۱۸۴۵) میر یار بیگ هنگام تیراندازی توسط میر احمد شاه به تحریک سلیمان بیگ زهر داده شد و هنگام بازگشت به فیض آباد درگذشت. محرک قتل مجذوب زیبایی خارق العاده بانوی میر یار بیگ شد و مجبور بود برای رسیدن به این بانو مرگ شوهرش را عملی سازد. سلیمان بیگ با مرگ او اختیار فیض آباد را در دست گرفت و با بیوه او ازدواج کرد. احمد شاه کشف کرد که قاتل یار بیگ توسط سلیمان شاه برای بدست آوردن زن او بوده و به مقابل او پیشروی کرد؛ او را از فیض آباد اخراج کرد و اختیار آن را در دست گرفت. او سپس به میر اتالیق بیگ رئیس قندز نوشت و درخواست کمک کرد تا یوسف علی خان و میر شاه را از رستاق بیرون کند. نامه به مقصد نرسید و به گونه‌ای در دست میر شاه افتید که آن را به سلیمان شاه ارسال کرد و او را برای مشوره به رستاق دعوت کرد. سپس هر دو رئیس یکجا شدند و به مقابل احمد شاه لشکر کشیدند که به قندز اخراج شد. تقسیم جدیدی در کشور رخ داد. میر شاه به عنوان حاکم اعلای بدخشان، فیض آباد را اشغال کرد، شاه سلیمان بیگ درایم، نصرالله خان کشمیر؛ مشهد، رستاق و چیاب به یوسف علی خان تخصیص یافت؛ جرم به سکندر شاه و زردیو و سرغلان برای شهزاده محمود داده شد.

با شیوه شرمناکی که امیر دوست محمد خان در جریان تبعید در بخارا توسط نصرالله خان معامله شد، نفرتی را در سینه او کاشته بود.

۱۸۴۳. او پس از اعاده در ۱۲۶۰ (۱۸۴۴) تصمیم گرفت انتقام خود را از حاکم بخارا بگیرد. به زودی فرصتی برای مداخله امیر کابل در اختلاف روسای فراهم شد که بالای نواحی مختلف قلمرو بلخ حکومت می‌کردند.

۱۸۴۸. در ۱۲۶۵ (۱۸۴۹) ولایت بلخ به گونه اسمی تابع بخارا بود؛ فقط خطبه بنام امیر بخارا خوانده می‌شد. قندز توسط محمد مراد بیگ قتغن اداره می‌شد؛ میمنه توسط میر حکومت خان؛ اندخوی توسط میر غضنفر خان؛ سر پل توسط محمد خان؛ شبرغان توسط حکم خان؛ میر شاه در بدخشان حکومت می‌کرد؛ مزار شریف در اختیار علاوالدین بود؛ بلخ توسط ایشان نقیب خواجه پدر ایشان اوراق و دو آب توسط شاه پسند خان هزاره.

۱۸۴۹. در ۱۲۶۶ (۱۸۵۰) میر ولی رئیس خلم که هنگام تبعید امیر دوست محمد خان مورد توجه زیاد بود و با مهمان نوازی برخورد نموده بود، خواستار کمک آن حاکم به مقابل رئیس قندز شد که حملات مکرری بالای خلم کرده بود. دوست محمد خان یک نیروی قوی زیر فرمان پسرش محمد اکرم خان فرستاد تا به ظاهر میر ولی را کمک کند، اما هدف واقعی او گرفتن بلخ برای پدرش بود. ناحیه پس از ناحیه توسط شهزاده افغان اشغال می‌شد و میر ولی با دریافت اینکه افغان‌ها کشورش را اشغال کردند، به بخارا گریخت و محمد اکرم خان تمام ولایت را بدون مشکلات تا سواحل اکسوس تصاحب کرد.

۱۸۵۰. در ۱۲۶۷ (۱۸۵۱) ایشان اوراق در بلخ و ایشان صدر در آقچه شورش کردند. غلام حیدر خان ولیعهد از کابل فرستاده شد تا این روسا را سرکوب کند؛ آنها پس از برخی تقابل‌ها اسیر گرفته شدند و با خانواده‌های شان به کابل فرستاده شدند. متعاقبا محمود خان رئیس سر پل در آقچه اغتشاش کرد؛ اما توسط سردار ولی محمد خان و سردار محمد افضل خان پسران دوست محمد خان مغلوب و اسیر، در قلعه شیرآباد محبوس و بعدتر محکوم به مرگ شد. قلمرو آقچه به ولی محمد خان داده شد. سال بعد میر ولی رئیس سابق خلم به تحریک امیر نصرالله خان بخارا از چوچکه عبور کرد و تاشقرغان را گرفت، اما

او توسط سردار شریف خان پسر دیگر دوست محمد خان مجبور به فرار به کولاب شد. در این سال میر مراد بیگ قتغن در قندز درگذشت. او تابع یوغ حاکم کابل شده بود که توسط پسرش میر اتالیق به قتل رسید. دو ماه پس حکیم خان شبرغان و میر ولی دوباره به مقابل امیر شوریدند. آنها مغلوب شدند و برای میر ولی اجازه داده شد که در تاشقرغان زندگی کند.

۱۸۵۱. در ۱۲۶۸ (۱۸۵۲) محمد امیر خان پسر دوست محمد خان به عنوان حاکم خلم تعیین شد و محمد شریف خان به کابل فراخوانده شد. رئیس قندز، مینگ باشی قتغن را نزد محمد افضل خان به تخته پل فرستاد تا ادای احترام کند. او توسط محمد امیر خان که ادعای فرماندهی ولایت را می‌کرد، دلسرد و از رفتن به مقصد منصرف شد. محمد افضل خان از برخورد محمد امیر خان به امیر شکایت کرد. سپس محمد افضل خان حاکم ولایت به استثنای آقچه شد و محمد امیر خان به کابل فراخوانده شد و به قندهار انتقال یافت.

۱۸۵۳. در ۱۲۷۰ (۱۸۵۴) عصمت الله بیگ برادر میر اتالیق قتغن قندز با برادرش دعوا کرد و منتظر محمد افضل خان در تخته پل شد. او به خوبی پذیرایی شد و وعده پشتیبانی دریافت کرد. او به دستور میر اتالیق کشته شد؛ میر اتالیق اطاعت خود از کابل را کنار گذاشت و خود را زیر تابعیت امیر بخارا اعلام کرد.

۱۸۵۷. در ۱۲۷۴ (۱۸۵۷) میر شاه پس از اختلافات روسا بدخشان را بدست آورد؛ سلیمان بیگ به چترال نزد شاه افضل فرار کرد، میر شاه عاشق زن سلیمان بیگ شد و بنابرآن توسط محترم شاه بنام آدم خور پسر شاه افضل کشته شد. آدم خور و برادرش امان الملک با پدر شان شاه افضل دعوا کردند و از میر شاه بدخشان خواستار کمک به مقابل او شدند. این درخواست پذیرفته شد. آن رئیس با جنرال‌های میر شاه در شغاد مقابل شد، شکست خورد و به کاشکار (چترال) عقب نشینی کرد و با پسرانش آشتی کرد. شاه افضل سپس استعفا کرد.

۱۸۵۹. در ۱۲۷۶ (۱۸۵۹) امیر نصرالله خان از بخارا به کرکی رفت و میر حکومت خان میمنه را با پول و امکانات کمک و تحریک کرد تا به مقابل حکومت کابل شورش کند. نصرالله خان از زمان اعاده خانواده بارکزی در کابل از حمله به بخارا می‌ترسید و برای جلوگیری از آن در جستجوی این بود که اغتشاش در بلخ را تحریک کند. او همچنان اغتشاش در میمنه و قندز را برانگیخت. اما توسط سردار محمد اعظم خان و سردار محمد اسلم خان سرکوب شد. رئیس میمنه تسلیم شد و تقرر حاکم بلخ توسط کابل را پذیرفت و وعده کمک به او در مشکلات را داد. امیر دوست محمد خان برای او لقب فرزند و شجاع الدوله را داد. امیر نصرالله خان به بخارا بازگشت و سفر خود به کرکی را به دلیل تمایل دیدار از مزار شریف توجیه کرد.

شرایطی با میر میمنه عقد شد و سردار محمد اعظم خان توجه خود را به قندز و بدخشان معطوف کرد. جنگی با میر اتالیق قندز صورت گرفت که مغلوب شد و به بخارا عقب نشینی کرد. قندز توسط سردار اعظم خان اشغال شد. نمونه قندز میر شاه رئیس بدخشان و تابع او رستاق را تحریک کرد تا منتظر سردار محمد اعظم خان با هدایا و پیشکش اطاعت و تسلیمی باشند. میر شاه دختر برادر خود نظام الدین خان را به سردار اعظم خان ازدواج کرد. قراردادی به گونه زیر عقد شد: حاکم بدخشان، فرزندان و جانشیان شان موافقت کردند که در بیعت به امیر کابل و افسران در بلخ باقی بمانند و با دشمنان خارجی در برابر امیر کابل یکجا نشوند. حاکم بدخشان در مواقع مشکلات قطعات لازم برای کمک به امیر کابل فراهم می سازد و هدایای سالانه می‌دهد.

سردار اعظم خان پس از عقد قرار داد به کابل بازگشت و حاکم کرم شد. حاکم بدخشان در جایش باقی ماند.

۱۸۶۰. در ۱۲۷۷ (۱۸۶۰) عبدالغازی خان در فیض آباد و نصرالله خان در مشهد درگذشت. میر شجاعت پسر میر شاه جاه طلب بود و همیشه تلاش می‌کرد تا جای پدرش

را بگیرد که او را عاقلانه در یک فاصله نگه می‌داشت. بنابراین او را به رستاق فرستاد تا با کاکایش یوسف علی خان، برادر میر شاه زندگی کند. میر شجاعت ناگهانی داخل قلعه می‌شود و کاکایش را هنگام تلاوت قرآن با کارد می‌زند، اما توسط مهر خان، پسر یوسف علی خان توته توته می‌شود.

یوسف علی خان پسران زیر را داشت: حضرت جان، اکبر خان، اسماعیل خان و میر کلان، همه از زن یوسف علی خان خواهر محمد عیسی تاجیک اقسقال.
محمد عمر خان و رحیم خان از خواهر رئیس راغ.
عبدالرحیم خان و سکندر خان از یک بانوی دروازی.
مهر خان از زن چهارمی.

با شنیدن خبر مرگ یوسف علی خان و میر شجاعت، میر شاه به رستاق پیشروی کرد و آن جا را در میان پسرانش تقسیم نمود: رستاق به عبدالرحیم خان، محمد عمر خان و مهر خان. چیاب به به اکبر خان، اسماعیل خان و میر کلان. اشغال گیلگیت باعث شد گلاب سینگ کشمیر در تماس با میر شاه شود. وقتی مهاراجه نواحی پونیال، یاسین و مستوج در چترال بالا را مورد هجوم قرار داد، میر شاه اعتراض کرد. میر شاه کاکای خود را نزد سُر لارنس کمیشنر ارشد پنجاب برای شکایت فرستاد. کمیشنر ارشد مانع تجاوزات گردید.

۱۸۶۲. میر شاه در ۱۲۷۷ (۱۸۶۰) هنگام بازگشت از شکار درایم درگذشت و چهار پسر بر جای گذاشت: جهاندار شاه، سلیمان شاه، عبدالله خان و شهزاده حسن.
کشور به گونه زیر تقسیم شد: کشم، کلوگان و مشهد به سلیمان شاه؛ فرخار به عبدالله خان و فیض آباد برای جهاندار شاه داده شد.
جهاندار شاه یکماه پس از جانشینی توانست مضراب شاه، محمود شاه و شاه ابراهیم مدعیان بدخشان را که توسط میر شاه تبعید شده بودند به کولاب براند. آنها هنگام مرگ میر شاه تلاش کردند تا حکومت را به کمک رئیس راغ بدست آورند. جهاندار شاه آنها را در کوتل

راغ ریشه کن کرد و همچنان حملات مشابه بر مشهد توسط عبدالغازی را دفع نمود. یک پیشنهاد بابه خان پسر نصرالله خان کاکای جهاندارشاه برای ازدواج مادر شهزاده حسن، بیوه میر شاه، پدر جهاندار شاه که برای آخری ناگوار بود، بابه خان توسط پدراندرش خواجه محمد به قندز اخراج شد که رئیس درایم بود.

۱۸۷۱ {۱۸۶۱} (۱۲۷۸). جهاندار شاه اکبر خان و اسماعیل خان را به خاطر عمر خان چپاب برکنار کرد. دسیسه‌های مهر خان رستاق باعث تحریک جهاندار شاه شد تا اولی را فراخواند. جهاندار شاه سپس قلعه رستاق را محاصره کرد و مهر خان تسلیم شد. جهاندار شاه فرمان اعدام مهر خان و زمرد شاه را صادر کرد. این در ۱۸۶۵ بود. در این سال نماینده جهاندار شاه بنام سید محمد نزد کمیشنر پشاور آمد و با خود هدایای منرالی برای حکومت برتانیه آورد. او به گونه خوبی پذیرایی شد.

۱۸۶۲. (پایان ۱۲۷۹ / ۱۸۶۳). امیر دوست محمد خان پس از اشغال هرات درگذشت؛ امیر شیرعلی خان جانشین او شد. اختلاف در بین برادران باعث شد که محمد افضل خان خواستار کمک از میر اتالیق قتغن قندز شود، قندز را برایش داد و ایشان اوراق به بخارا فرار کرد.

۱۸۶۴ (۱۲۸۱). محمد افضل افضل خان و شیر علی خان در مزار شریف با هم آشتی کردند. بدگمانی‌های شیر علی خان باعث شد برادرش را زندانی سازد و عبدالرحمن خان پسر محمد افضل خان به بخارا فرار کند و سردار محمد اعظم خان برادر محمد افضل خان به قلمرو برتانیه عقب نشینی کند. بلخ توسط شیرعلی خان اشغال شد و فتح محمد خان پسر وزیر اکبر خان حاکم آن شد. کرم نیز با فرار سردار اعظم خان بدست شیر علی افتاد.

۱۸۶۵. در ۱۲۸۲ (۱۸۶۵) شاه محمد امیر خان برادر دیگر شیر علی خان حاکم قندهار به مقابل امیر اغتشاش کرد و در جنگ قلات محمد امیر خان و محمد علی خان پسران

امیر کشته شدند. عبدالرحمن خان به بخارا بازگشت، از رود چوچکه گذشت و تخته پل را گرفت. فتح محمد خان به قلعه غوری و کابل عقب نشینی کرد. بلخ توسط عبدالرحمن خان اشغال شد. در این مورد عبدالرحمن خان هیچ کمکی از بخارا دریافت نکرد. امیر شیرعلی خان در قندهار بود و عبدالرحمن خان در نزدیک غوری با کاکایش سردار اعظم خان یکجا شد که از طریق راولپندی و کوهات به ترکستان آمد و با دختر جهاندار شاه در راه ازدواج کرد. عبدالرحمن خان و کاکایش توسط فیض محمد خان نماینده شیرعلی در آقچه و سردار شریف خان و هم ولی محمد خان حاکم بلخ، شهر را به آسانی اشغال کردند. امیر شیر علی از قندهار پیشروی کرد تا کابل را پس گیرد. با او در سیدآباد مقابله شد و شکست داده شد. سردار محمد افضل خان از زندان فرار کرد، کابل را گرفت و توپخانه امیر شیرعلی توسط عبدالرحمن گرفته شد. شیرعلی به هرات عقب نشینی کرد.

امیر افضل خان با تامین امنیت در کابل تلاش کرد تا سردار فیض محمد خان را بیجا سازد که به کمک او عبدالرحمن بلخ را گرفت و سردار محمد سرور خان را در آنجا نصب کند. ولی محمد خان در کابل توقیف بود. سردار محمد اعظم خان ریاست قندهار را گرفت. فیض محمد خان خواستار کمک سلطان مراد بیگ قتغن قندز و میر جهاندار شاه شد. رئیس قندز او را کمک کرد. سردار اعظم خان قندهار را تا زمینداور اشغال کرد. سرور خان به مقابل بلخ ناکام شد، فیض محمد خان او را شکست داد. جهاندار شاه رئیس قندز و برادرش در تالقان را گرفت و به دشمنانش میر قاسم بیگ و محمد کمین بیگ سپرد.

سردار فیض پس از شکست سردار محمد سرور خان خواست که جهاندار شاه را مجازات کند. رئیس بدخشان در جنگ کلوگان شکست خورد. جهاندار شاه به فیض آباد عقب نشینی کرد. از شغنان، جاییکه او فرار کرده بود، جهاندار شاه به چترال رفت و توسط امان الملک حاکم آن گرامیداشت شد. مامور امیر فضل خان مسایل چترال را گزارش داد؛ پاسخ چنین بود که باید نیرویی به مقابل فیض محمد برای تعویض جهاندار شاه ارسال شود که به کابل دعوت شده بود. کشور پس از فرار جهاندار شاه به ترتیب زیر تقسیم شد: مضراب

شاه فیض آباد را بدست آورد، رستاق به مهر خان، کشم به میر علم پسر سلیمان بیگ، چیاب به اسماعیل خان، جرم به محمد شاه و پساکوه به شاه ابراهیم داده شد؛ سردار فیض محمد خان ۴۰ هزار روپیه از این روسا گرفت.

۱۸۶۸. در ۱۲۸۵ (۱۸۶۸) جهاندار شاه به کابل آمد. در این جا ارباب دوست محمد مامور جهاندار شاه نزد مهاراجه کشمیر نیز همراه با مامور آن عالی جناب آمد. میرزولا خان مامور شاهی اشاره کرد که اگر جهاندار شاه مامور خود را برگرداند، باید کمک داده شود. جهاندار شاه پاسخ داد که او بدون اجازه امیر افضل خان نمی‌تواند. مامور شاهی به کشمیر بازگشت. امیر شیر علی خان حالا با سردار فیض محمد خان در بلخ یکجا شد و بسوی کابل پیشروی کرد. او توسط اعظم خان در پنجشیر شکست داده شد و دوباره به بلخ بازگشت. سردار فیض در جنگ کشته شد. امیر افضل در کابل درگذشت و برادرش اعظم خان جانشین او شد. امیر شیرعلی خان به هرات رفت و عبدالرحمن خان با جهاندار شاه در زمستان به بلخ پیشروی کردند. او از کمک امیر بخارا مایوس شد؛ رئیس بخارا خواستار کمک از امیر افضل خان به مقابل روس‌ها شد، اما انکار شد. بنابراین او ایشان اوراق، میر حکیم خان وغیره را کمک کرد، اما آنها توسط عبدالرحمن خان شکست داده شدند و از طریق آمو فرار کردند. روسای آقچه و شبرغان تسلیم شدند، آخری خواستار پول از میمنه شد تا سربازان خود را پرداخت کند. این انکار شد و عبدالرحمن خان حمله کرد و ۷۵۰۰ طلا گرفت و توپ مورد سوال را بدست آورد.

۱۸۶۷. در ۱۲۸۴ (۱۸۶۷) امیر شیرعلی خان پسرش سردار محمد یعقوب خان را به مقابل قندهار فرستاد. محمد عزیز خان و محمد عمر خان در جنگ گرشک اسیر گرفته شدند. سردار محمد اعظم خان به غزنی عقب نشست و سردار محمد یعقوب خان قندهار و قلات را اشغال کرد. در ۲۲ اگست ۱۸۶۸ سردار محمد اسماعیل بسوی کابل پیشروی کرد و قلعه بالاحصار را گرفت. امیر محمد اعظم خان توسط امیر شیر علی خان شکست خورد و به بلخ فرار کرد. شیر علی کابل را در ۸ سپتمبر ۱۸۶۸ گرفت. در ترکستان، شدت

عبدالرحمن خان دوستانش را بیزار ساخت و روسا منتظر امیر شیر علی خان بودند تا تسلیم او شوند. در اکتوبر ۱۸۶۸ محمد اعظم خان بدخشان را به جهاندار شاه سپرد [در «گاهشماری تاریخ دردستان» دکتور لیتنر این موضوع چنین آمده است:
۱۸۶۷. جهاندار شاه بدخشان از کشورش توسط حاکم بلخ اخراج و در کابل پناهنده شد، او پس از یک سال در اثر نفوذ عبدالرحمن خان پسر امیر افضل خان و به دلیل شهرت او دوباره در تخت آباییاش اعاده شد. محمود شاه دشمن او میدان را بدون مبارزه رها کرد]. رئیس تبعیدی میرزا جان نزد شیر علی خان به کابل رفت.

در ۲۵ اکتوبر عبدالرحمن خان بالای کابل حمله کرد که توسط هزارهها غارت گردیده بود. سردار سرور خان توسط سردار محمد در تگاو شکست داده شد. عبدالرحمن خان و محمد اعظم خان که در زنجان و رونجا سنگر گرفته بودند توسط امیر شیر علی خان شکست داده شدند و بسوی سیستان و مشهد فرار کردند. سردار محمد شریف از زندان فرار کرد. امیر شیر علی خان به کابل بازگشت و به هند رفت تا عالجناب وایسرا را ملاقات کند. ترکستان حالا در اشغال امیر شیر علی خان است.

در جولای ۱۸۶۹ عبدالملک توره پسر امیر بخارا پس از تار و مار نمودن چارجوی با اسحاق خان و سربازان ترکستان به بلخ و حتی تا چهل گزی پیش آمد. یک نیرو زیر فرمان جنرال لعل محمد خان از کابل فرستاده شد که اولی را شکست داد؛ او به بخارا عقب نشینی کرد. شهزاده عبدالملک به کابل رفت و توسط امیر به خوبی پذیرایی شد. اما درخواست او برای کمک به مقابل پدرش و روسها رد شد و او به ترکستان شرقی رفت. میر جهاندار شاه بدخشان هرگز به خاطر دشمنی امیر شیر علی خان با اعظم پوزش نخواست و منتظر حاکم بلخ در تخته پل نماند. شیر علی در اکتوبر ۱۸۶۹ میرزا شاه، محمد شاه و ابراهیم روسای برکنار شدهای بدخشان را دعوت و آنها را نصب کرد. میر جهاندار شاه به کولاب فرار کرد. روسای کنونی بدخشان مقام خود را به عنوان رعیت/خراجگزار امیر شیر علی خان نگه داشته اند.

در نومبر ۱۸۶۹ امیر بخارا به مقابل کولاب لشکر کشید تا میر سره بیگ را مجازات کند. عبدالرحمن خان با امیر کولاب یکجا شد. امیر پس از برخی تقابل غالب شد و سره بیگ به بلخ گریخت. تسلیمی او به امیر بخارا رد شد.

در دسمبر ۱۸۶۹ میر جهاندار شاه قرارگاه امیر بخارا در کولاب را ترک کرد، به بدخشان حمله کرد و قلعه ینگ قلعه را سوختاند. تصور می‌شود که به تحریک امیر بخارا بوده باشد. نماینده روس به کولاب رفت و خواستار بازگشت امیر شد. یعقوب بیگ حاکم کولاب گماشته شد. با آنکه حکومت برتانیه در اتحاد با روسیه است، روس‌ها از امیر بخارا خواستند که بر بلخ و بدخشان به عنوان توابع پیشین خود ادعا کند. این ها به کابل تعلق دارد که فیوداتوری/تابع حکومت برتانیه بوده و توسط تمام حکومت‌های اروپا شناخته شده است. اما کوفمان «گوبرناتور/فرماندار» روس در آسیای مرکزی شناسای تابعیت بدخشان به کابل را رد می‌کند. در اکتوبر ۱۸۶۹ کافمان اعلام کرد که خان قوقند اولاده بابر بر بدخشان ادعای مالکیت دارد. امیر بخارا نیز چنین ادعا دارد. افغان‌ها هم ادعا دارند، اما هیچ یک از آن درآمد نگرفته اند و هیچ یک وسایل بهره برداری از محصولات منرالی آن کشور را ندارند؛ بنابراین معلوم می‌شود که روس‌ها چشم بر بدخشان دارند. آنها ادعای عادلانه ندارند، چون این در قلمروی فیوداتوری برتانیه قرار دارد. اگر روس‌ها وانمود کنند که از طریق امیر بخارا ادعا می کنند، او حق گرو/رهن بر آن ندارد. امیر کنونی اولاده چنگیز نیست که ماورالنهر، بلخ و بدخشان را اشغال کرده است. این سلسله در بخارا با مرگ ابوالفیض پسر سبحان قلی خان منقرض شد و حتی ادعاهای وراثت، همیشه دارای اعتبار در سیاست حکومت‌ها نمی‌باشد.

+ + +

[«تاریخ گاهشماری دردستان» دکتور لیتنر محتوای زیر را دارد:
«۱۸۷۱. جهاندار شاه پسر میر شاه که بار دیگر از حاکمیت بدخشان در اکتوبر ۱۸۶۹ توسط میر محمود شاه به کمک سربازان افغان امیر شیر علی برکنار شد، در چترال با

امان الملک پناهندگی دریافت کرد (که دختر او با پسرش ازدواج کرده است)، پس از مدتی هم سرنوشت رفیق خود، عبدالرحمن خان فراری کابل شد (چترال سالانه درآمدی به رئیس بدخشان از جنس برده می‌دهد که توسط مسافران راهزن یا کافرهای مستقل یا برده‌سازی برخی از اتباع سیاه پوش و کافر خود بدست می آورند – حاکم خودش دارای مذهب سنی است).

۱۸۷۲. نفوذ امیر شیرعلی از طریق بدخشان بر چترال و از طریق باجور بر سوات و از سوی دیگر بر نژاد کافرها فشار می آورد. مهاراجه کشمیر از یکسو و امیر کابل از سوی دیگر تلاش می‌کنند تا با هزینه دردها و سایر قبایل مداخله‌گر به مرزهای خود نزدیک شوند. جهاندار شاه بر راه کولاب هجوم می‌آورد و مردم بدخشان به مجرد خروج سربازان کابل، از او به عنوان نجات دهنده از حکومت ظالمانه محمود شاه استقبال می کنند»].